

و ایران تربیتی دهد که محصلین را یکی دو سال دیگر نگهدارند اما متأسفانه خود داری تمایلی به اینکار نشان نداد و درباره میرزا محمدجعفر که درس طب میخواند چون هنوز در فن خود چندان ترقی نکرده بود، لرد کسلی، وزیر خارجه انگلستان بحاجی میرزا ابوالحسن خان توصیه کرد که او را اقلایکسال دیگر در لندن نگهدارد؛ از اینرو بجای او حاجی بابا را که در تحصیلات خود پیشرفت کرده بود بایران بازگرداندند.^۱

جالب توجه است که بنا بنوشته «مینیان» و بقول ماژور «هارت» سرگرد انگلیسی قشون ایران، استاد محمد علی چخماق‌ساز که در کارخانه «ویل کینسن» واقع در «پالمال» صنعت تفنگ سازی یاد گرفته و واقعاً در فن ورشته خود نهایت مهارت و استعداد را بروز داده بود يك لوله تفنگ پیچ دار بسبك فولاد کاربهای بسیار قشنگ دمشق ساخته بود که پسند خاطر «جرج چهارم» پادشاه انگلیس شده و پادشاه چهارصد و بیست لیره بجهت این لوله تفنگ با داده بود.^۲

تأثیر اجتماع انگلستان در محصلین - در این باره نخست باید دانست که این محصلین کاملاً تربیت شرقی بزرگ شده بودند و بسیاری از موضوعات اخلاقی از قبیل نجابت، انسانیت، بزرگی، مردی، وفاداری و امثال اینها در نظر آنها مفهومی داشت غیر از مفاهیمی که اروپائیان در این زمینه داشتند از این جهت يك نوع دوری و عدم تجانس معنوی میان آنها و اروپائیان وجود داشت و همین موضوع باعث اشکالاتی برای آنها می‌گشت و باندك پیش آمدی یا سوء تفاهمی آزرده خاطر و متأثر میشدند و این معنی از نوشته‌های میرزا صالح که سفرنامه‌ای از خود بیادگار گذارده است استنباط می‌شود چه بسا اگر از محصلین دیگر هم سفرنامه‌ای مانده بود، همین موضوع و بسی موضوعات دیگر استنباط می‌گشت.

میرزا صالح در بیان بدرفتاریهای داری و یا بعبارت دیگر سوء تفاهمهایی که گاهگاه میان او و محصلین پیش می‌آمده است بالحنی صحبت می‌کند که گوئی رنج

۱- مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - مجلهٔ بنماس ۶ ش ۹ ص ۳۵۱

بسیار میبرد و زجر گران می‌کشد. فی المثل در یادداشت روز یکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی مینویسد که:

«جناب ایشان بالمشافهه گفتند اگر نمیخواهی در این سفر میا». این گفته که خیلی هم بد رفتاری از آن نمایان نیست، بر او بسیار گران آمده و حمل بر ابن الوقتی انگلیس‌ها کرده بعنوان درد دل میگوید: «عالیجاه میرزا ابوالحسن خان که سابقاً ایلچی ولایت انگریز بود در کتاب خود اوصاف این طایفهٔ علیّه را نوشته که یکی از اوصاف ایشان ابن الوقتی است و من همیشه تشکیک داشتم که شاید امر بر معزی‌الیه مشتبّه شده باشد لیکن امروز بر بنده یقین شد...» جائی دیگر هم که باز قولونل خان یعنی کلنل داری با او «بنای ناخوشی و کج بحثی و بد خوئی» را گذارده و او را «از جان خود سیر» نموده بود همین مطلب را یاد آور شده مینویسد: «... آفرین بر ذهن وقاد و تیزی هوش عالیجاه میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیّه ایران باد». در پنج سال قبل کتاب روزنامهٔ او را خواندم مذکور ساخته بود و در کتاب خود نوشته بود که طایفهٔ انگریز ابن الوقت هستند. مرا حیرتی دست داد، روزی در حمام طهران شفاهاً از معزی‌الیه سؤال نمودم: در خصوص ابن الوقتی ایشان چه میگوئی؟ جواب فرمود مادام عمر میگویم و می‌آیمش از عهده برون. این طایفه ابن الوقت هستند. چون بجهت خود بنده تجربه حاصل نشده بود قبول نمود و چنین میدانست که معزی‌الیه درست نیافته‌اند لیکن الحال بنده را نیز اعتقاد باین شده یعنی تجربه از برای بنده حاصل شده». در مسکو که بر سر شام خوردن کلنل داری با او گفته بود: «... اینقدر چیز را بتنهائی مخور دیگران هم هستند» خیلی خشمگین و آزرده گشته با خود میگوید: «... ای نفس رو سیه! خاک بر سرت! بجائی رسیده‌ای که بعینه مثل اطفال مکتب خانه وانگهی در مقابل مردم خفتت دهند^۲». و این آزرده‌گی او وقتی زیادت‌تر میشود که رفقا با و طعن می‌زنند. در صورتیکه اصل مطلب باغلب احتمال ناشی از سوء نیت نبوده است و فقط تربیت

۲ و ۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامهٔ خطی میرزا صالح

خاص ایرانی باعث بوده است که او در فقایش اینقدر متأثر و افسرده شوند. این تربیت و اخلاق خاص خالص ایرانی قریب بچهار سال با تربیت و اخلاق انگلیسی مواجه و بناچار از آن متأثر بود. منتهی اثر این تأثیر چنان ملایم و آرام بود که این محصلین چنانکه خواهیم دید، ایرانی رفتند و ایرانی برگشتند، برای اینکه مطلب خوب باز شود ابن‌الوقتی انگلیس‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم.

میرزا ابوالحسنخان و بتقلید او میرزا صالح، صفت ابن‌الوقتی را بنا بر مفهوم «مردانگی» و «جوانمردی» و «وفاداری» که طبق تربیت و بطرز تفکر ایرانی در نظر داشتند بجای «پلتیک» و «سیاست» امروز گرفته‌اند و چون در سیاست جوانمردی و وفاداری و این قبیل مسائل مفهومی ندارد، لذا انگلیس‌ها در نظرایشان مردمی بودند فاقد جوانمردی و وفاداری و بخصوص میرزا صالح روی این نکته بسیار تکیه کرده و در جایی دیگر نوشته است: «... چنانچه صدقی داشته باشد که حضرات انگریزان بخراب کردن ما مشغول هستند، درست فکر کرده‌اند یا باید اقرار کنند که دولت انگلیس ابن‌الوقت میباشد و ملاحظه کرده‌اند که ما را بدولت ایران احتیاجی نیست چرا خود را زحمت دهیم، یا اینکه شهرت دهند که ما مردمانی لاابالی هستیم و در عقب تحصیل نمیریم و در اینصورت ما را بد قلم داده و دولت خود را برای الذمه نمودن اولی دانسته‌اند و هر روز در صدد خراب ما برمی‌آیند و دست‌ماهم بجائی نمیرسد...»^۱ در صورتیکه اگر میرزا صالح بفکر اروپائی آشنائی داشت و یا در سیاست ورزیده بود میدانست که مصالح مملکت و اداره امور کشور و دست انداختن بر نقاط اثر و تمند عالم خود چیزی است و جوانمردی و وفاداری چیز دیگر! البته در این مورد گناهی بر میرزا صالح نیست چه او چندان با اروپائیان محشور نبوده و با هفت هشت سال منشی‌گری دو افسر انگلیسی نمیتوانست دقیقاً بکنه اخلاق اروپائی پی‌برد و خود این مطلب اساساً یکی از علل فرو افتادگی ایران در مقابل سیاست اروپائی است زیرا زمامداران ایران همه کم و بیش اینچنین بودند.

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

مردوم اینکه عباس میرزا و قائم مقام بزرگ هر دو مایل بودند که اینها آداب و رسوم ایرانی خود را تغییر ندهند و از یاد نبرند و حتی «نواب والا بلفظ مبارک فرموده بودند که تغییر لباس نکن» و این مسئله لباس برای محصلین خیلی اثر داشت زیرا هر جا میرفتند شناخته میشدند و این خود قیدی بود برای آنها و نمیتوانستند بهرزگی و سبکسری بپردازند. میرزا صالح در این باره مینویسد: «... در روسیه اطفال بسیاری بعقب می‌آمدند و زنان و دختران خیره خیره نگاه میکردند بخصوصه همچومنی که ریشی ساخته بودم هفت رنگ...»^۱ در انگلستان هم وقتی که به «اکستر» حکومت نشین «دوئشیر» رفته بود و لباس ایرانی در برداشت، «در مجلس مهمانی همه را حیرتی عظیم از لباس [او] دست داد، گاهی خنده نموده، دمی هولناک گردیده جرأت حرکت نداشتند».

در شهر دیگری نیز يك روز با لباس ایرانی همراه دختری از آشنایان خود از خانه بیرون رفته و بالنتیجه غوغائی برپا شده بود که درباره آن چنین میگوید:

«يك دفعه عوام الناس از هر سو هجوم آورده بانك وقتی پانصد نفر برس بنده جمع شدند فوراً از میانه آنها گریزان در کاری نشسته از آنجا بمنزل رفتم و ملبس بلباس انگریزی شده مراجعت نمودم احدی مزاحم بنده نگردید...»^۲ و شاید بهمین علت انگشت نما بودن هم کلنل دارسی اصرار داشته است که آنها تغییر لباس دهند و مانند انگلیسی‌ها لباس بپوشند اما با همه اصرار کلنل دارسی ایشان غالباً لباس ایرانی یعنی جامه بلند می‌پوشیدند و کلاه پوست بسر می‌گذازدند.

يك روز که میرزا صالح بدیدن مدرسه کمبریج رفته بود، اتفاقاً در ایستگاه کمبریج دلیجان پستی بر می‌گردد و می‌شکند و صحنه‌ای بوجود می‌آید که توصیف آن را باید از قلم خود میرزا صالح خواند «... وقتی که مرا از زیر شکسته‌ها

۱ - مجله یمنما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۵ - ۲ - مجله یمنما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۶ - ۳ - همان مرجع

بیرون کشیدند مردم صورت مهیب و هیأت عجیب و قد طویل و لباس غریب و کلاه پوست بنده را دیدند وحشت و اضطراب آنها بیکدفعه بدل بخنده شد، یکی بدیگری می گفت: این مالک دوزخ است یا ملک عذاب؟ دیگری میگفت: این شخص آدم دریائی است دیگری میگفت قاصد حضرت عزرائیل است و هر دفعه که یکی از الواط مرا بلقی میخاطب مینمود سبب نفر شروع بخنده میکردند و چون ولایت آزادی است شق اصح را این دیدم که خود را بزبان ندانی زده حرفی تزنم^۱ پیداست که همه این ماجراها و تعبیرات و متلکها برای لباس او بوده است اما خود او هم بنا بر تربیت شرقی در قبال این قضیه عکس العمل خاصی نشان داد: «..... پیغامی بچاپخانه فرستاد که نام بنده و قصه افتادن از کوچ را چاپ نکنند^۲» و این یقیناً اثر تربیت او بوده است که مایل نبوده است حتی در يك اتفاق غیر ارادی که جنبه ضعیف و قابل انتقادی هم نداشته است، حیثیت او متزلزل شود، در صورتیکه برای يك تن اروپائی اهمیتی ندارد که نام او را مثلاً در شرح حادثه بر گشتن کاری پستی در روزنامه بنویسند.

با همه انگشت نمائی، میرزا صالح در مدت شش ماه آخر اقامت خود در لندن، بعضی از نقاط شمالی و غربی لندن مسافرت کرده، شهرهای اکسفورد و کمبریج و باث و بریستول و غیره را سیاحت کرد^۳ و شاید در این سفرها از رفقای او هم یکی دو تن با او بودند.

تبلیغ - بعضی از کشیشان مسیحی در صدد بودند که این محصلین را بکیش عیسوی وارد کنند. برای این کار دختری ثروتمند و راهبه بنام «میس بلچلی» را واداشتند که با آنها گرم بگیرد و آنها را بمهمانی و مجالس عمومی دعوت کند و در آن مجالس مباحث مذهبی را مطرح سازد و آنان را بمباحثات دینی بکشاند ولی میرزا صالح بنیت آنها بی برده رفقا را آگاه ساخت و بالتیجه منظور کشیشها عملی نشد^۴.

۱- مجله یغما س ۶ ش ۸ ص ۳۱۴ ۲- همان مرجع ۳- مقالات آقای محیط طباطبائی

۴- همان مرجع

ازدواج - هر چند از این راه نظر کشیشها تأمین نگشت اما استاد محمد علی چخماق ساز محرمانه و بدون مشورت با دوستان خود بادختری از کسبه انگلستان ازدواج نمود و او را مطابق آداب و رسوم انگلستان بکلیسا برد و باوی عقد زناشویی بست و با وجود مخالفت دوستانش او را با خود به تبریز آورد، رفقای استاد محمد علی که از اقدام او بسیار رنجیده بودند، در مقابل این کار رویه بی اعتنائی را پیش گرفتند و هم آنها و هم حاجی میرزا ابوالحسنخان ایلچی، این زن بیگانه را «نبوده» انگاشتند و در جزو سیاهه مخارج حرکت نامی از او نبردند و مخارج کشتی آن زن را نیز پرداختند و از آنجا که بمعتقدات مذهبی پای بند بودند، پس از رسیدن باسلامبول بکلی از این زن و شوهر کناره گرفتند. میرزا صالح در این باره مینویسد: «..... بعلت اینکه حال داخل ولایت اسلام شدیم باید موافق مذهب خود عمل نموده باشیم، زوجه استاد محمد علی را باشوهر او منزلی علیحده معین کرده که باما شام و نهار نکنند بلکه هیچ در منزل مانناید» از این نیز قدم فراتر نهاده آن دورا از راه دریا باینه و ائنائیه به «طرابوزان» فرستادند و خودشان از راه آسیای صغیر با کاروان عازم «ارض روم» و ایران شدند^۱.

اما استاد محمد علی با اینکه زنش از زیبایی هم بهره ای چندان نداشته است^۲ باو علاقه مند بوده و همه این ناراحتیها را برای خاطر آن زن تحمل نموده او را بایران آورد و از او دختری پیدا کرد و ظاهراً استاد محمد علی در راه «زن فرنگی گرفتن» پیشقدم هموطنان خود بوده است.

این عمل استاد محمد علی ظاهراً مورد ایراد عباس میرزا واقع نشد زیرا بنا بنوشته «مینیان» زن او در تبریز غالباً با زنان حرم و لיעهد محشور بوده و دخترش را هم که گویا برخلاف مادر زیبا و متدین بدین اسلام و در معتقدات دینی راسخ بوده، قرار داده است بیکی از بستگان و لיעهد بدهند^۳.

ورود بجمع فراماسونها - در مقابل اقدام استاد محمد علی که بنظر رفقایش

۱- مقالات آقای محیط طباطبائی ۲- مجله یغما س ۶ ش ۹ ص ۳۵۱ ۳- همان مرجع

ناپسند بوده است میرزا صالح هم معلوم نیست سنجیده یا نسنجیده دست‌بکاری دیگر زد و آن دخول بجمع فراموشخانه یا «فراماسون» است. وی در روز بیستم رجب ۱۲۳۳ ظاهراً بتشوایق قولونل خان و مستر پارسی وارد فراموشخانه شد و توسط رئیس آن، بدرجه استادی رسید و ظاهراً او هم در این کار پیشقدم هموطنان خود بوده است.

خود او در این باره مینویسد: «..... روز پنجشنبه بیستم رجب داخل فراموشخانه گردیدم شام خورده در ساعت یازده مراجعت کردم. زیاده از این، در این باب نگاشتن جایز نیست.» و از این بیان برمی‌آید که تعلیمات فراموشخانه در او کاملاً مؤثر شده و جلوقلم او را گرفته و بالطبع زبان او را نیز بسته است.

و نیز از مسائلی که باعث اعجاب و تحسین میرزا صالح شده، امانت و درستی یکفرد عادی انگلیسی است، شرح قضیه آنکه در اواخر سال ۱۲۳۴ وقتی میرزا صالح و میرزا سید جعفر و میرزا رضا، سفری بشهر «ویندزر» کردند و در بین راه، برای صرف ناهار در قهوه‌خانه‌ای توقف نمودند چون بیش از ربع ساعت وقت برای ناهار خوردن نداشتند، میرزا صالح ساعت طلای خود را از جیب درآورده روی میز گذارد که حساب وقت را داشته باشد، در پایان وقت، راننده بعجله آنها را بسوار شدن خواند و در نتیجه میرزا صالح فراموش کرد ساعت خود را بردارد، در بین راه بیادش آمد که ساعت خود را برنداشته است و در موقع عوض کردن اسبها که مختصر توقیفی پیش آمد، قصه را براننده کالسکه گفت و کالسکه‌چی باو جواب داد: مانعی ندارد، فردا ساعت شما را خواهند آورد و براننده دیگری که عازم شهر «باث» بود سفارش کرد که ساعت او را بیاورد و او هم فردا آن ساعت را آورد. این امانت و درستی در میرزا صالح بسی مؤثر افتاده از آن در سفرنامه خود باقردانی خاصی یاد کرده میگوید: «..... هر کس این صفحه را مطالعه کند دیانت و امانت داری انگلیسی را میفهمد که بچه مرتبه است.

شخص کوچ بانی دیگر از آنجا بسمت «باث» میرفت و نوبت او این بود که فردای آن روز در ویندزر برسد. کوچ بان ما باو سفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد... فردای آن روز بوقت معین ساعت مزبور را کوچ بان آورد و بنده قدری وجه باو دادم. بالجمله نوکر قهوه‌خانه ساعتی که چهل اشرفی با جاقلو قیمت داشت طمع نکرد، اگر پس نمیداد نه بنده ساعت را بدست او سپرده بودم و نه سخن حسابی باو داشتم و نه احدی میتواند ساعت را از او پس بگیرد. این معنی پر ظاهر است که بجز بیاک بازی و راستی شخص قهوه‌چی چیز دیگری باعث پس دادن ساعت مزبور نبود...». همچنین میرزا صالح که خود پرورده و لیعهد ایران بود و همواره ولینعمت خود را بنیکی یاد میکرد، درباره آزادی مردم انگلیس و احترام و لیعهد انگلستان باین آزادی و محترم شمردن او حقوق اهالی را باشکفتی و اعجاب سخن رانده مینویسد: «... پرنس ریجنت یعنی شاهزاده نایب السلطنه انگلستان کوچهای در «اکسفورد استرت» بنیاد کرده بنام خود، یک نفر استاد صنعت کار مرد فقیری دکانی دارد در میانه کوچه واقع است، مدت شش ماه است که هر چه سعی میکنند که دکان او را داخل کوچه اندازند قبول نمیکند، اگر بالفعل همه سپاه بر سر او جمع شوند نمیتوانند بجبر از دست او بگیرند، طرفه اینکه پرنس خود نمیتواند ذره‌ای باو ضرر مالی و جانی رساند، ولایتی باین امنیت و آزادی، که او را ولایت آزادی مینامند، و در عین آزادی بنوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الهی گدای کوچه، کلا موافق نظام ولایتی مقیده هستند، و هر کدام اندک انحراف از طریقه و نظام ولایتی نمایند مورد تنبیه میشوند...» در صورتیکه شاهزاده عباس میرزا هم بگواهی اروپائینی که او را می‌شناخته‌اند، فرمانروای ستمکاری نبوده و در انسانیت و رأفت در سراسر آسیا بی‌نظیر^۱ بوده است و در حقیقت باید گفت که امنیت و اجرای صحیح قانون است که این جوان شرقی را که گرفتار حکومت استبدادی چند هزار ساله بوده است بحیرت و شکفتی واداشته بوده است.

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۷

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۸ ۲ - سفرنامه سرهنگ دروویل ص ۱۴۷

در زمینه وضع زنان در اجتماع انگلستان نیز، دو موضوع در او مؤثر واقع شده است، یکی احترام و ارزش بازیگران تأثر و دیگری حکومت زنان در خانه. درباره بازیگران تأثر مینویسد: «... بازیگران این ولایت، نه بطریق سایر ولایات خفیف و حقیر هستند بلکه عزت و احترامی دارند و هر کدام صاحب دولت هستند و گاهی دختران بازیگر بحدی مغرور میشوند که عار بآنها می آید که جواب سلام و تعارف نچسبند...»

و در باب تسلط زنان میگوید: «... سر جان ملکم ایلچی ایران مذکور میساخت که من در خانه خود محکوم بحکم زن خود هستم و از امور خانه هیچ خبر ندارم، هر وقت وجه عمده ای ضرور است من حواله میکنم.

بدیهی است که این امور برای اومایه شگفتی و اعجاب بوده، زیرا در ایران آنروز نشانه ای از آنها دیده نمیشده و گاهی هم عکس آنها حکم فرما بوده است. مطالعه در تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران، این فکر را بوجود می آورد که مبادا اولیای امور انگلستان و یا بهتر، متصدیان امور مستعمراتی آن دولت از نوع داری و امثال ادبی میل نموده اند که محصلین ایرانی را آلت اجرای مقاصد خود در ایران قرار دهند و یا آنکه از وجود آنها برای پیشرفت سیاست خود بنحوی استفاده نمایند و باین نظر وسیله دخول میرزا صالح را بجمع فراماسونها فراهم نمودند و یا اینکه آنها را بدام تبلیغات مذهبی کشانند و یا وسیله زناشویی دختری انگلیسی را با استاد محمد علی فراهم ساختند تا با دخول زنان خارجی در سرای رجال آینده ایران، عاملی برای نقل اخبار سری در اختیار داشته باشند. این اقدامات ولو اینکه بر مبنای هر نظری باشد، هر چند که بی نتیجه نماند، لکن با زهم جریزه و آزمودگی محصلین ایرانی و شاید تدبیر و سیاست میرزا صالح، مانع از آن شد که همه نیت های سوء ممکنه درباره این جوانها عملی شود. هنوز جانی دیده نشده است که فراماسون شدن میرزا صالح و ازدواج استاد محمد علی زبانی برای ایران بار

آورده وسیله خدمتی بانگلستان شده باشد و از اینرو میتوان گفت که جوانان ایرانی در فکر ایرانی خود چندان تغییری ندادند یعنی کاملاً مجذوب ظاهر تمدن اروپائی نشدند و عبارتی که قبلاً گفته شد «ایرانی رفتند و ایرانی برگشتند.»^۱

بازگشت محصلین بایران - موقعی که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفارت دوم خود بلندن میرفت (جمادی الاخری ۱۲۳۴) از طرف عباس میرزا باو دستور داده شد که محصلین ایرانی را بکشور خود بازگرداند. بعلاوه عباس میرزا شرحی نیز باولیای دولت انگلستان نوشته و تقاضا کرده بود که وسیله بازگشت محصلین ایرانی را فراهم نمایند. با رسیدن این نامه و انتشار خبر آن، دکتر گوری معلم میرزا سید جعفر و میرزا رضا به سرگوراولی اطلاع داد که تحصیل این جوانان ناتمام است و باید مدتی دیگر در انگلستان بمانند، سرگوراولی نیز با اولیای دولت انگلستان مذاکره کرد و قرار گذاردند که لااقل تا موقع ورود سفیر ایران، آنها را نگاه دارند و چون سفیر وارد شد از او بخواهند که اذن بدهد یکسال دیگر این جوانان در انگلستان تحصیل کنند اگر موافقت کرد که چه بهتر و گرنه در تابستان ایشان را با کشتی به اسلامبول و از آنجا بایران روانه کنند.^۲

میرزا ابوالحسن خان، پس از ورود بلندن فوراً محصلین را احضار کرد و به آنان دستور داد که تهیه وسایل مسافرت خود را ببینند، وقتی محصلین بحضور اورفتند نمیخواست با آنها اجازه نشستن بدهد، محصلین نیز که تحت تأثیر آزادی و احترام انسانی مردم انگلستان بودند حاضر نبودند جلوی او بایستند علی الخصوص که دو نفر بیگانه یعنی سرگوراولی و سفیر الجزایر نیز در نزد ایلچی بودند، از اینجهت با مختصر مذاکره ای دو ماه از او مهلت گرفتند که برای خرید کتاب و وسایل کار در لندن بمانند. چون میرزا جعفر که درس طب میخواند، هنوز در کار خود چندان پیشرفتی نداشت، از طرف لرد کسلری وزیر امور خارجه انگلستان بسفیر ایران اطلاع داده شد که او باید اقلایکسال دیگر در لندن بماند، از اینجهت مقرر گشت

که بجای او حاجی بابای افشار سابق الذکر که تحصیلاتش تمام شده بود، همراه آن چهارتن، بایران بازگشت داده شود.^۱

حرکت از انگلستان - روز جمعه ۲۳ جولای ۱۸۱۹ مطابق غره شوال ۱۲۳۴ بدستور کلنل دارسی^۲ میرزا صالح و رفقاییش در مهمانخانه ای در کنار رود «تایمز» شام خوردند و روائه «گریوزند» شدند که از آنجا از راه مدیترانه و آسیای صغیر بایران بازگردند، روز دوم شوال ۱۲۳۴، محصلین ایرانی ازبندر گریوزند با کشتی بادی بعزم ایران حرکت کردند، در کشتی ظاهراً ناخدا با آنها بدرفتاری میکرده و وضع غذا و روشنائی ایشان خوب نبوده است، باین جهت چون به «جبل الطارق» رسیدند «... آقا حاجی بابا کاپیتن کشتی را طلبیده باو گفت کار گزاران دولت انگلیس ما را بهمراه تو کرده وطی نموده اند که خوراک ما را بخوبی دهی. اگر باینگونه رفتار کنی حال ما زوری بتونداریم، البته بمحض ورود به «مالتا» شرحی بدولت انگریز نوشته شکایت تورا خواهیم کرد، اگر وضع رفتار تفاوت کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد...»^۳ کاپیتن مزبور نیز «... اگرچه علی-الظاهر... اظهار بی پروائی نمود و گفت من مطلقاً از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی آقا حاجی بابا فوراً رفتار را تفاوت داده بهتر از اول در خدمتگزاری کوشید...»^۴

روز دهم ذی القعدة، بجزیره مالتا رسیدند و چهارروز در آنجا توقف نمودند، مأمورین انگلیسی مقیم مالتا با ایشان بخوبی رفتار کردند و حکمران آنجا آنها را بخانه خود بمهمانی خواند. روز پنجم ذی الحججه باسلامبول وارد شدند و در مهمانخانه «قلانه» منزل گرفتند و تا روز سوم محرم ۱۲۳۵ مطابق ۲۳ اکتبر ۱۸۱۹ در اسلامبول توقف نمودند و در اینمدت غالباً بتمشای آثار تاریخی و مطالعه در

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - از اینجا معلوم میشود که محصلین تا آخر مدت اقامتشان در انگلستان تحت نظر داری بودند و از او نبریده بودند ۳ و ۴ - مجله یادگار

تشکیلات مملکت و روحیات مردم عثمانی میپرداختند. وقتی میخواستند از اسلامبول عزیمت نمایند خبر رسید که بین دولت ایران و عثمانی جنگ در گرفته و محمد علی میرزای دولتشاه بیغداد تاخته است.^۱ بدیهی است این مسئله اشکالاتی برای آنان ایجاد مینمود. از اینرو بفکر چاره ای افتادند که بهتر آنست از قلم خود میرزا صالح شرح داده شود.

«... در «ازمیت» مصطفی آقا نوکر من نزدیک بینده آمده مذکور ساخت که در اسلامبول شهرتی پیچیده بود که نواب محمدعلی میرزا سپاهی از رکابی خود بر سر بغداد فرستاده است و فیما بین دولت علیه ایران و روم نزاع است. مرا بنخاطر رسید که شما را بکلی خارج از این نزاع کنم، در «اسکودار» شهرت دادم که شما از پی شغلی بانگلند رفته در مراجعت از آنجا اولیای دولت عثمانی شما را بهمراه ما دونفر کرده که صحیحاً سالمأ بدست دولت ایران سپرده برگردیم و نیز شهرت دادیم که شما مطلقاً ترکی نمیدانید. آقا علی نام تبریزی ملبس بلباس عربی را دولت عثمانی مترجم بشما داده است، لیکن آقا علی مذکور از راه سادگی بهرجا میرسد میگوید که این حضرات ایلچی هستند و من صندوقدار آنها هستم و مرا دروغگو در آورده، قطع نظر از آن، شما با هر کس بدون واسطه آقا علی حرف میزنید مردم حرف مرا از این پس قبول نمیکنند که میگویم شما زبان نمی فهمید طرفه این است که «میرزا فرج الله وقایع نگار» محض اینکه ما را از سر خود باز کند بما میگفت که در عرض راه همه جا مهمانخانه ها هست مثل راه روس و انگلند و ما هم سررشته نداشتیم مطلقاً تدارک راه ندیده ایم حتی جام آبخوری و سفره نانی بهمراه نداشتیم، باین بی اوضاعی شهرت ایلچی گری کردن در نظر بنده ریشخند محض آمد...»^۲ چون امکان استفاده از این تدبیر نبوده خود مصطفی آقا نیز تصدیق کرد و گفت: «... باین بی اوضاعی نمیتوانید که شهرت ایلچی گری دهید، دیشب خیالی کرده ام که آقا حاجی بابا لباس انگریزی پوشیده از این پس

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۲

من چنین شهرت میدهم که این شخص طبیعی است انگریزی و شما سه نفر را دولت علیه ایران پی تحصیل کمال بانگلستان فرستاده بعد از اتمام تحصیل دولت انگریز طبیب مزبور را بهمراه شما کرده است که شما را بدولت ایران سپارد و هنگامی که باسلامبول رسیدند طبیب مزبور بدولت عثمانی این مراتب را اظهار کرده و دولت عثمانی مصطفی آقا را بایک نفر ناتاردیگر بهمراه طبیب مزبور بارقمسلطانی روانه کرده است که شما را بسلامت بایران رساند. بعد از این گفتگو بنده را از فکر او خوش آمده، آقا حاجی بابا را دیده و او را راضی کرده که لباس انگریزی بپوشد... و از آن پس آقا حاجی بابا با لباس انگریزی در پیش دیگران بعقب، سوار اسب شده، از این پس آقای حاجی بابا مسمی به «حکیم صاحب» گردید.^۱

این تاتار که از او نام برده شد ظاهراً از نوکرهای بسیار نزدیک لطفعلی خان زند بوده که تا آخرین دقیقه گرفتاری پادشاه ناکام در بم با او همراهی داشته و سپس از ایران بعراق گریخته و در بغداد اقامت گزیده بوده و اکنون از اسلامبول بیغداد میرفته است^۲ و اتفاقاً راهنمایی او نیز بسلامتی کاروان کمک بسیار کرده است.

بهر حال، کاروان محصلین عاقبت در روز ۲۷ محرم وارد «ارزروم» شد و بعلت اشکال تراشی‌های مأمورین عثمانی آنان تا نوزدهم ربیع الاول اجباراً در آن شهر ماندند و پس از گفت و شنید بسیار عاقبت در آن تاریخ از آن شهر بیرون آمده راه تبریز پیش گرفتند. در کمرک «طرابوزان» نیز بارهای ایشان را که همراه استاد محمد علی چخماق‌ساز و خانمش با کشتی فرستاده شده بود توقیف کردند و باینکه صدراعظم دولت عثمانی به پاشایان طرابوزان و ارزروم نوشته بود که صندوقهای آنها را باز نکنند و کمرک از آنان نگیرند، معهدنا پنجاه صندوق از اسبابهای ایشان را باز کردند و مبالغی کمرک از آنها گرفتند.^۳

۱- مجله یادگار ۲- مقالات آقای محیط طباطبائی ۳- مجله ینما س ۶ ش ۸ ص ۳۱۶

در ورود به تبریز و پس از آنکه بخدمت ولیعهد رسیدند هر کدام از ایشان در دستگاه او بشغلی منصوب گشتند و بتدریج مدارج ترقی را پیمودند. با اینکه اعزام محصل باروپا در آن زمان امری تازه و قابل توجه بوده است، معهدنا مورخ درباری عباس میرزا و فتحعلی شاه یعنی عبدالرزاق بیگ دنبلی مؤلف کتاب «مآثر سلطانی» فقط در سه موضع از کتاب خود، باختصار آن را یاد کرده و بشرح زیر آن را ضبط نموده است. نخست در ذیل خبر ترقی و توسعه تفنگ سازی در ایران باین عبارت که: «... استادان از ایران به انگلیس فرستاده و مبالغی خطیر هر ساله در وجه مواجب آن جماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند...»^۱ دیگر در ذیل بیان توسعه و رواج زبانهای خارجی در ایران باین تعبیر که: «... جمعی از آدمیزادگان این دیار را از مهندس و طبیب و توپچی و اهل صنعت و معلم سپاه نصرت پناه بلندن که پایتخت پادشاه انگلیس است فرستاده چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار جهد بلیغ و اهتمام تمام مینمودند و هر ساله مواجب و مرسوم ایشان از آذربایجان بلندن میرفت...»^۲ و در دنباله آن مفصل تر شرح داد و مینویسد: «... در این سال (یعنی ۱۲۳۵) مهندسان و طبییان وزیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر از آتش کاری و سوهان و صیقل گیری و ابراز و اظهار هنروری کامل گشته از لندن مراجعت نموده روی بدر گاه آوردند. کسب علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه امتحان بخشید و هر یک با فزونی انعام و مواجب و احسان محسود همگنان گشتند و اطباء و صنعتگران انگلیس نیز قابلیت ایشان را پسندیدند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان باین حدود مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان در گاه بطریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و بآموختن لغات و کسب صناعات پردازند...»^۳ و این امر یعنی مجمل گذاردن خبر

۱- میرزاتقی خان امیر کبیر - اقبال ص ۲۱۴ بنقل از مآثر سلطانیه ۲ و ۳ - مآثر سلطانیه پیش از شرح چاپخانه

اعزام محصل باروپا یا بسبب تبعیت از سیره تاریخ نگاران مشرق زمین بوده است که فقط بشرح زندگانی پادشاهان و مشاهیر آنها نه زندگانی خصوصی - و ضبط و فایع بسیار مشهور میپرداخته اند و یا بسبب اینکه در دوران حکومت عباس میرزا آنقدر حوادث مهم در آذربایجان روی داده است که این مسئله در جنب آنها بی اهمیت شناخته شده و نظر مورخ را جلب نکرده است.

خدمات این محصلین - این پنج تن پس از ورود بایران هر يك در دستگاہ ولیعهد بخدتمتی مشغول شدند و رفته رفته با ابراز شخصیت و لیاقت بمقاماتی رسیدند و القاب و عناوینی یافتند . درباره حاجی بابا قبلا شرحی نوشته شد اینك اجمالی از زندگانی و خدمات آن چهار نفر دیگر تا آنجا که از مدارك موجوده بدست آمده شرح داده میشود .

میرزا صالح شیرازی - میرزا صالح شیرازی فرزند حاجی باقر خان و اصلا کازرونی است ، پدرش از سرداران عباس میرزا بود و خود نیز در خدمت ولیعهد داخل شد و چون افسران انگلیسی برای تعلیم سپاهیان عباس میرزا بآذربایجان وارد شدند میرزا صالح بشرحی که قبلا گفته شد بسمت منشی لیندزی منصوب شد و پس از آن باهمین سمت باکلنل داری همکاری مینمود، چون تصمیم گرفته شد که چند تن از جوانان را بهمراهی داری بانگلستان بفرستند ، خود او به پیشنهاد داری و دیگران به پیشنهاد او برای این کار انتخاب شدند . در این هنگام میرزا صالح جوانی آزموده و فهمیده و خدمت او در دستگاہ ولیعهد مورد تقدیر عباس میرزا واقع شده بود و خودش افتخار می کند که « نواب والابلطف مبارك بمن فرمودند « مارا از حقوق دانی صالح خوش می آید . »

میرزا صالح که برطبق معمول زمان تحصیلاتی نموده بود، طبع شعر نیز داشت و در اوایل حال بآن می بالید اما بزودی دانست که باید معلومات و افتخارات دیگری کسب کند و خودش در این باره میگوید : « هنگامی که در تبریز بودم

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

رطب و یابسی بهم بافته نام او را شعر گذارده و در پیش نفس طبع موزون را کمالی دانسته مثل اکثر مردم ولایت خود که بمحض فهمیدن معنی دو شعری و یا بنظم آوردن دو سطری خود را صاحب کمال دانسته و بهمین درجه اکتفا نموده سعی در ترقی نفس و مدرك خود نمی نمایند بنده نیز چرندی بهم بافته خود را صاحب فهم می دانستم، روزی در خدمت بندگان خداوند اعظم قائم مقام دولت علیه ایران نشسته بودم شخصی از نجبای اهل تبریز پرس خود را جهت تحصیل کمال باصفهان فرستاده بعد از مدتی پسر مزبور تحصیلی کرده برخی اشعار از زاده طبع خود نزد پدر خود فرستاده و مشارالیه اشعار او را بنظر بندگان خداوند گاری گذرانیده معظم الیه بعد از ملاحظه و مطالعه صفحات مزبور فرمودند کلامی است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد ماده و افزونی استعداد خود نمی نمایند و بهمین هرزه درائی و باد پیمائی خود را مشغول شعر نویسی و شعر خوانی میدارند، بعد از استماع الفاظ مزبوره لب از شعر گوئی بستم و پائی بعرضه پیمائی گشادم و همیشه منتظر فرصتی بودم که بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم تا اینکه باینجا آمده ام . اگر چه تا بحال تحصیلی نکرده ام لیکن طالب هستم... » از خلال نوشته های میرزا صالح برمی آید که هر چند بظاهر سرپرستی محصلین بعهدة کلنل داری بود لیکن عباس میرزا سمت ارشدیت رفقای تحصیلی را بمیرزا صالح داد و او را مأمور حراست آنان ساخته بود .

در انگلستان میرزا صالح علاوه بر تحصیل حکمت طبیعی و تاریخ و زبان لاتین و فرانسه، صنعت چاپ را نیز فرا گرفت و دستگاہ چاپی نیز با خود بایران آورد و پس از بازگشت از انگلستان چون نسبت برفقای خود آزموده تر و در مسائل سیاسی و اجتماعی ملل اروپا وارد تر بود، از آغاز ورود وارد زندگی سیاسی شد و با عنوان مهندس بکارهای سیاسی میپرداخت و بعلمت دانستن چند زبان و آشنا بودن

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح و مجله یغما س ۶ ش ۸

ص ۳۱۴ ۲ - مجله ارمنغان س ۱۲ ش ۷ ص ۴۵۰ - ۴۵۱

بفنون مختلفه وآداب بین‌المللی، از یکطرف مأمور تعلیم شاگردانی شد و از طرف دیگر برای ترجمه و کارهای سیاسی از وجود او استفاده میکردند.^۱

ازمآه ویریت‌های قابل توجه و مهم او انتخاب شدن بسمت نمایندگی سیاسی ایران در انگلستان است برای اقدام در عزل و یدلک وزیر مختار انگلیس در ایران که در سال ۱۲۳۷ هجری صورت گرفت. ویدلک که اساساً مردی نظامی و خارج از کادر سیاسی وزارت خارجه انگلستان بود، توانست در ایران با اولیای دولت ما سازگاری کند و موجبات کله و شکایت عباس میرزا را فراهم ساخت و دولت ایران میرزا صالح را بلندن فرستاد تا تقاضای احضار او را بنماید.^۲ میرزا صالح چون باخلاق اروپائی آشنا بود و از کار سیاست آگاهی داشت بخوبی از عهده این کار برآمد. وی از راه روسیه عازم انگلستان شد و در سفر چنان موقرانه رفتار کرد که دولت روس بشخصیت او احترام گزارد و برای او اهمیتی قائل شد و امپراطور روس او را بحضور پذیرفت و برای رفتن بلندن کشتی مخصوص در اختیار وی نهاد و ظاهراً این تظاهرات دوستانه در پیشرفت مأموریت میرزا صالح مؤثر واقع شد و اولیای امور انگلستان را وادار کرد که از راه احتیاط تقاضای نمایندۀ دولت ایران را بپذیرند و ویدلک را احضار نمایند.^۳

پس از این مأموریت هم میرزا صالح رابط میان دستگاہ ولیعهد و دولت ایران با اروپائیان بود در سال ۱۲۴۵ که خسرو میرزا پسر عباس میرزا برای عذر خواهی از کشته شدن «گریبایدوف» سفیر روسیه در ایران، به «سن پترزبورگ» اعزام شد میرزا صالح نیز یکی از همراهان او بود^۴ و در سال ۱۲۴۸ هم که گراف «سیموینچ» وزیر مختار روسیه بایران آمد او به مهمانداریش تعیین شد و وزیر مختار را بحضور تفتحلی شاه برد و معرفی نمود.^۵

در زمان محمد شاه میرزا صالح بلقب «مستوفی نظام» ملقب و باسمت وزیر

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی و مجلهٔ یغماس ۶ ش ۹ ص ۳۵۲ - ۲ - همان مرجع

۳ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۵۴ - همان مرجع

طهران بادامهٔ خدمت مشغول بود. اوژن فلانندن که در سالهای ۱۸۴۱ - ۱۸۴۰ میلادی در ایران بوده است مینویسد که: «... از جمله ایرانیانی که در طهران شناختم یکی میرزا صالح است، این شخص منشی و وکیل وزیر جنگ است. میرزا صالح فرانسه را دیده و هنوز از زبان ما اندکی بیاد دارد، از او در باب دولت ایران و برای چه پادشاه باصفهان رفته اطلاعاتی کسب نمودم. . . . از یادگارهای میرزا صالح یکی آوردن دستگاہ و صنعت چاپ است بایران، دیگر تأسیس و نشر اولین روزنامه در کشور ما و سوم سفرنامه‌ای که متأسفانه هنوز بچاپ نرسیده است.^۱ در مورد چاپخانه و روزنامهٔ او بموقع اشاره خواهد شد و دربارهٔ سفرنامه او باید گفته شود که این کتاب براهنمائی کلنل دارسی نوشته شد و بقول مؤلف: «... از قولونل خان پرسیدم روزنامه را چگونه نویسم، جواب گفت هر وقت امر عظیمی روی دهد مثلاً شکستن دکل کشتی و طوفان شدن و آب آمدن بکشتی. بنده را از این معنی توهمی شد که در آن حالت کرا دماغ نوشتن روزنامه است^۲» و روزنامه در اینجا بمعنی یادداشت شرح حوادث روزانه است نه مفهوم امروزی آن، ولی بهر حال میرزا صالح راهنمائی کلنل دارسی را پذیرفت و بکار بست و دیده‌ها و شنیده‌های سفر و حاصل قسمتی از مطالعات خود را در کتابی نگاشت و بیادگار گذاشت.

بنابقول آقای مجتبی مینوی، از این سفرنامه نسخه‌های خطی متعددی در دست است و یکی از آن نسخه‌ها را بدستور خود میرزا صالح برای ویدلک وزیر مختار انگلیس در ایران، نوشته‌اند و فعلاً در کتابخانهٔ موزه بریتانیاست.^۳ آنچه در این رساله از سفرنامهٔ میرزا صالح نقل شده است، مستفاد از مقالات آقایان محیط طباطبائی و مجتبی مینوی و مرحوم اقبال است.

۱ - سفرنامهٔ اوژن فلانندن ترجمه حسین نورصادقی ۲ - این سطور وقتی نوشته شده که

هنوز آن کتاب بچاپ نرسیده بود و در سال گذشته سفرنامه مزبور چاپ شد. ۳ - مجلهٔ یغماس

س ۶ ش ۶ ص ۲۳۵ ۴ - مجلهٔ یغماس ۶ ش ۵ ص ۱۸۵

میرزا سید جعفر خان - میرزا سید جعفر خان که بعدها «مهندس باشی» و «مشیرالدوله» لقب گرفت پسر میرزا محمد تقی حسینی وزیر تبریز است.^۱ تحصیلات مقدماتی عربی و ادبی و مختصری از علوم جدید را در تبریز فرا گرفت و پس از بازگشت از انگلستان بعنوان مهندس بتعلیم فنون ریاضی مأمور و مشغول گشت و در تبریز مهندس خانه‌ای بنا نمود و از جمله مدتی معلم ریاضی محمد شاه بود و بواسطه حسن خدمت، عباس میرزا او را لقب «مهندس باشی» داد و قریه «ورنکش» در گرم رود میانج را به تیول ابدی باو واگذار نمود.^۲ در سال ۱۲۵۲ بعنوان سفارت مأمور دربار عثمانی شد و تا اواخر سال ۱۲۵۹ در این سمت باقی بود و در این مأموریت دو معاهده دوستانه بین ایران و بلژیک و ایران و اسپانیا منعقد ساخت. نخستین بتاریخ ۲۱ جمادی الاولی ۱۲۵۷ و دیگری بتاریخ ۲۰ محرم ۱۲۵۸.^۳ از سال ۱۲۵۹ تافوت محمد شاه، میرزا سید جعفر خان در تبریز در خدمت ناصرالدین میرزای ولیعهد بود و چون محمد شاه درگذشت با میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر همکاری نموده وسایل حرکت ناصرالدین شاه را فراهم ساخت^۴ و خود به «کارپردازی مهام خارج» منصوب و باقامت در تبریز مأمور گردید.^۵ اندکی بعد موضوع تعیین حدود ایران و عثمانی پیش آمد و امیر کبیر او را مأمور کرد که در بغداد با نمایندگان عثمانی و روس و انگلیس ملاقات کند و بتعیین خطوط سرحدی و نقشه برداری از سرحدات ایران و عراق پردازد.^۶ در این سفر از سرحد عثمانی میرزا سید جعفر خان نامه‌ای بامیر کبیر مینویسد و تقاضا مینماید که یک مهندس فرانسهدان قابل جهت نقشه برداری روانه سرحد کنند. امیر در پاسخ او بتاریخ جمادی الاولی ۱۲۶۶ مینویسد: «یکنفر مهندس فرانسهدان خواسته بودید، شما خودتان میدانید که از اهل ایران چنین آدم قابلی نداریم و اسلاف ما هم برای

۱- مجله یادگار س ۲ ش ۶ ص ۴۳ ۲- همان مرجع و نامه فرهنگ چاپ مشهد س ۱ ش ۸ ص ۳۴۹ ۳- مجله یادگار س ۲ ش ۶ ص ۴۵ ۴- همان مجله ص ۴۶ ۵- مجله یادگار س ۲ ش ۶ ص ۴۷ ۶- همان مرجع

اینطور خدمات کسی را تربیت نکرده‌اند از فرنگی‌ها هم موسیو سمینو بود و وضعش با سابق خیلی تفاوت کرده و از کار خدمت افتاده است چنانچه خود او این روزها استعفا کرد، اگر خود شما کسی را می‌شناسید ولایق این کار میدانید بنویسید تا او را بفرستم.^۱ مذاکرات میرزا سید جعفر خان با نمایندگان دولتهای سه گانه و عملیات مأمورین و مهندسین در برداشتن نقشه و تعیین خطوط سرحدی از مصب شط العرب تا پای کوه آرارات تا اواسط سال ۱۲۷۱ طول کشید و میرزا سید جعفر خان شرح این مأموریت را بنام «رسالة تحقیقات سرحد» بتفصیل نگاشته است.^۲

پس از بازگشت از این مأموریت تا سال ۱۲۷۵ میرزا سید جعفر خان شغل مهمی نداشت اما چون میرزا آقاخان نوری معزول شد و ناصرالدین شاه بتأسیس شش وزارتخانه و شورای وزراء تصمیم گرفت با صدور این دستخط:

« چون مشیرالدوله را در صداقت و دولتخواهی بارها آزمایش فرموده‌ایم و کمال وثوق و اعتماد بکفایت و کاردانی او داریم و او را خیر خواه و مخلص میدانیم، علیهذا ریاست شورای دولت را که از امورات معظمه است بعهده کفایت او محول میفرمائیم که در آن امر روز بروز صداقت و دولتخواهی و غیرت خود را بعرصه ظهور رساند و بدان واسطه بالتفات و مرحمت مادر حق خود بیفزاید غره شهر صفر المظفر ۱۲۷۰.^۳»

او را بریاست این شوری تعیین نمود و او تا سال ۱۲۷۷ این سمت را داشت و در آن سال با حفظ سمت از طرف دولت ایران بعنوان سفارت فوق العاده مأمور لندن گردید و از راه استانبول و آتن و پاریس بانگلستان رفت و بعد از یکسال در اوایل سال ۱۲۷۸ بطهران بازگشت و شاه او را باعطای یک قطعه نشان «امیرنویانی» سرافراز و در ذی الحجة همین سال با حفظ سمت ریاست شورای دولتی او را بنیابت

۱- نامه فرهنگ چاپ مشهد، س ۱ ص ۳۵۲ ۲- مجله یادگار س ۲ ش ۶ ص ۴۸ ۳- از غره ۳۹۸ وقایع اتفاقیه پنجشنبه ۷ صفر ۱۲۷۵ ص ۱ مجله یادگار س ۳ ش ۶ ص ۴۸

تولیت آستان قدس رضوی منصوب نمود^۱ و حدس زده اند که این مأموریت ناشی از تکدر خاطر شاه نسبت باو بوده است^۲ بهر حال، این مأموریت آخرین مأموریت میرزا سید جعفر خان بود و او در جمادی الاخری سال ۱۲۷۹ در مشهد در گذشت و در همانجا بنخاک سپرده گشت^۳.

بقول مرحوم اقبال: «... مرحوم میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله یکی از رجال باهوش و کاردان و تحصیل کرده و با غیرت و وطن پرست ایرانی است که در زیر دست مردمانی مانند میرزا بزرگ قائم مقام اول و پسر او میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد خان زنگنه امیر نظام بار آمده و از دوستان صمیمی مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر بوده و علاوه بر آنکه سرمایه و آفری از علوم قدیمه و جدیده داشته و بسیار خوب و شیوا بفارسی تحریر میکرده شور وطن پرستی و دفاع از منافع ایران در جمیع مأموریتها امتیاز مخصوص او بوده است و در این راه چند بار از سست عنصری و خیانت پاره ای از مأمورین دولت مثل میرزا محمد علی خان شیرازی که در اواخر عهد امیر کبیر وزیر خارجه شد و میرزا محمد خان مصلحت گزار ایران در عثمانی و سیاست ندانی و بیخبری حاجی میرزا آقاسی مینالد ...^۴

آقای محیط طباطبائی معتقدند که: «... حاجی میرزا آقاسی از دو نفر همیشه احتراز داشت و نمیخواست در پیش چشم محمد شاه باشند یکی میرزا جعفر خان مهندس باشی ملقب به مشیرالدوله و دیگری در اواخر دوره محمد شاه میرزا تقی خان وزیر نظام فراهانی و همیشه این دو نفر را بیبانه های سیاسی در خارج ایران نگاه میداشت ... مشیرالدوله باناصرالدین میرزای ولیعهد برای کارگزاری امور خارجه با ذریباجان رفت و باتفاق امیر نظام فراهانی وسیله حرکت او را بطهران و رسیدن بتخت و تاج فراهم کرده ولی باز دوچار رقابت مأموریتهای سیاسی خارجه شده غالباً در عثمانی و روسیه بسر میبرد ...^۵» لیکن از نامه ای که امیر در تاریخ ذی-

۱ - همان مرجع اخیر ولی مشیرالدوله در بازگشت از لندن و پاریس به آتن رفته است مرات البلدان ج ۲ ص ۲۸۵ ۲ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۳ - مجله یادگار س ۷ ش ۶ ص ۴۸ ۴ - همان مجله ص ۵۰ ۵ - مقالات آقای محیط طباطبائی

القعدة ۱۲۶۵ بمیرزا سید جعفر خان نوشته برمی آید که بین آن دو دوستی و رفاقت بوده است نه حسادت و رقابت و آن نامه این است:

«مقرب الخاقانا، مخدوما، مهربانا، نوشتجاتی که بعالیجاه موسی جان نوشته بودید دیدم و از مضامینش مطلع اینک در باب پاره جزئیات کله کرده بودید انجام و انجام آنها بسیار سهل و آسان است و خود شما البته مراتب دوستی و یک جهتی مرا دانسته اید و میدانید که قلباً بشما محبت دارم و هیچ چیز از شما مضایقه ندارم زیرا که میدانم که چقدر بکار خدمت دولت می آئید و تاجه حد غیرت ملت و خاک خود را دارید و بچه طریق دلسوزی و غمخواری در خدمات دولتی مینمائید بحق خدا و بچیقه مبارک شاهنشاه روح العالمین فداه قسم است که اگر میدانستم کسی دیگر از عهد خدمت سرحدی برمی آید هرگز نمیخواستم از من دور باشید حالاهم بهمین امید هستم که انشاء الله بیمن اقبال و بخت بلند شاهنشاه جمجاه روحانفاده بعد از انجام این خدمت سلامت و سعادت از این سفر معاودت نمائید و کومک حالی برای من باشید چه نویسم و جدان پاک خودتان دریافت این معانی را کرده است باقی والسلام^۱.

و نیز باید دانست که مأموریت میرزا سید جعفر خان بهنگامی بوده است که محمد شاه مرده و ایران آشفته بود و «سرحد داران عثمانی که از عقد معاهده ارزنه الروم راضی نبودند باز بتجاوز به حدود ایران^۲ پرداخته بودند و میرزا سید جعفر خان بواسطه اینکه فرنگ رفته بود و بزبان انگلیسی آشنائی کامل داشت و مدتهدار خاک عثمانی در مقام سفارت خدمت کرده بود و جریان سیاست دولت عثمانی را میدانست و رجال آن دولت را می شناخت و پیش از امیر کبیر هم خود مأمور رفع اختلافات سرحدی و رسیدگی بقتل و غارت عثمانی ها در کر بلا و محمره (خرمشهر فعلی) شده و بعلت بیماری نتوانسته بود بمحل مأموریت خود برود و میرزا تقی خان بجای او رفته بود اصولاً یگانه شخص مناسب برای این مأموریت خطیر بود و از اینرو نمیتوان اعزام او را باین مأموریت دلیل بر رقابت امیر با او دانست.

۱ - مجله یادگار س ۲ ش ۶ ص ۵۰ ۲ - همان مدرک ص ۴۷

غیر از «رسالة تحقیقات سرحدیه» مرحوم میرزا سیدجعفر خان مؤلف کتاب حسابی است بنام «خلاصة الحساب» که بطرز جدید نوشته است این کتاب در ۳۴۲ صفحه در سال ۱۲۶۳ در تهران چاپ و در آخر آن نوشته شده است: «این کتاب بفضل شامل ملک‌منان و از اقبال دولت حضرت سلطان در دارالطباعة دولت بمباشری دعاگوی محتاج محمدولی الطیب الاردو بادی و بسعی و اهتمام برادر مشارالیه میرزا محمد منطبع گردید ۲۸ شهر ربیع المولود سنه ۱۲۶۳».

میرزا سیدجعفر خان مشیرالدوله راتنها يك فرزند بود که در دوران حیات پدر بمقام سرتیپی رسید^۱ و شهرتی یافت، و در سال ۱۲۷۶ فوج شقاقی که ابواب جمعی او بود مأمور خراسان گشت^۲. این پسر محمد صادق خان نام داشت و چون مشیرالدوله با مرحوم طهماسب میرزای مؤیدالدوله دوستی بسیار داشت دختر او «رخشنده خانم» را برای وی گرفت و از این وصلت خداوند شش نواده با عطا فرمود^۳.

میرزا رضا^۴ او نیز «مهندس باشی» خوانده شد از آنچه از او معروف است ترجمه تاریخ پطر کبیر میباشد. این کتاب را میرزا رضا از انگلیسی بفارسی ترجمه و میرزا حسن شوکت اصفهانی منشی ایرانی سفارت عثمانی آن را تحریر و انشاء نموده و در بمبئی و تهران بچاپ سنگی چاپ شده است^۴. دیگر تاریخ ناپلئون از فرانسه بفارسی درسی هزار بیت اصلاح و تحریر رضاقلی تاریخ نویس درج ۲، ۱۲۶۶ بدستور ناصرالدین شاه^۵. از مسافرین اروپائی که یادی از میرزا رضا کرده میتفورد است^۶ که شرح ملاقات او با حاجی بابا قبالا ذکر شده است. وی بدنباله شرح ملاقات با طبیب ایرانی میگوید: «... مادر آنجا يك ایرانی دیگر را هم ملاقات کردیم، میرزا رضا که او هم برای تحصیل فن قلعه سازی استحکامات و غیره مدتی در انگلستان بوده است. وی در صنعت چندان تخصص و مهارت نیافته است و در يك موقع نزدیک

۱ و ۲ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۲۵۴ - ۳ - نامه فرهنگ س ۱ ش ۸ - ۴ - مجله یغما س ۶ ش ۹ ص ۳۵۲ فهرست کتابهای چاپی فارسی ص ۳۰۵ - ۵ - فهرست فیلم نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۳۷ - ۶ - Mitford

بود سر خود را بر باد دهد، زمانی که عباس میرزا شاه بود، شاه از او راجع بموضوعی مربوط باستحکامات محلی سؤالی کرد و او تقاضا نمود اجازه دهند بکتابش مراجعه کند، شاه طبعاً وقتی دید که خودش هم میتواند بمراجعه بکتاب جواب سؤال را بگوید و احتیاجی ندارد که از بابت مزد خدمت مبلغی باو بپردازد، دستور کشتن او را داد اما او برایگان جان بدر برد^۱. اما ظاهراً نویسنده درباره این قضیه دقت و تحقیق کافی نکرده و سرسری گرفته است چه صحبت از پادشاهی عباس میرزا می کند و حال آنکه این صحیح نیست و انگهی استدلال او خیلی سست است، بفرض اینکه شاه باو احتیاجی نداشت چه داعی داشت که او را بکشد؟ در هر صورت این شخص مانند رفقای دیگر خود رشد سیاسی پیدا نکرد و گویا علت آن هم این باشد که مانند میرزا صالح و میرزا سیدجعفر خان دارای نسب عالی و از مقربان دستگاه ولیعهد نبود و مانند استاد محمدعلی چخماق ساز هم زنی اروپائی نداشت که در حرمسرای ولیعهد رفت و آمد و با زنان و دختران او آشنائی داشته باشد، اما در عوض عمری دراز یافت و در روز دوشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۹۹ در گذشت. اعتماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب «وقایع روزانه درباره ناصرالدین شاه» در باره وی مینویسد: «... میرزا نود و شش سال عمر داشت، در زمان عباس میرزای نایب السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزا جعفر خان مشیرالدوله مأمور شده و رفته لندن تحصیل کرده بود بسیار آدم قابلی بود، زبان انگلیسی را کاملاً میدانست، در هندسه و قلعه سازی مهارت کامل داشت. با این کبر سن باز مشاعر داشت اما چشم او نمی دید و اینکه مسرد، حادثه‌ای بود که از اجل طبیعی، به این تفصیل، بجهت قضای حاجت از بالاخانه خواسته بود بیرون بیاید، بجای اینکه در مهتابی را باز کند، در رو به حیاط را باز کرده بود از چهار ذرع افتاده و کله‌اش بزمین آمده و تلف شده بود. فاتحه او را در مسجد آقا بهرام که امر روز چهارم آن را مسجد آیت الله کشانی می گویند - گذارده بودند^۲. با این

۱ - Aland March Vol IP. 350 - 357 - ۱

۲ - مجله یغما س ۱۷ ش ۱۱ ص ۵۲۱

حساب موقع رفتن بانگلستان ۲۷ ساله بوده است .

استاد محمد علی- وی در کار گاه اسلحه سازی تبریز کار گر و شاید استاد کار بود، و بمعرفی و تشویق میرزا صالح جزو دسته محصلین درآمد و از اینجهت درلندن هنگام بیکاری و بلا تکلیفی، گاهگاهی پیش میرزا صالح میرفته و شکایت میکرده است « که من در ایران مردی بودم شاگرد جبه خانه تو مرا مغوی شدی و اینجا آوردی که چیزی یاد بگیرم و حالا خود را کنار کشیده ای »^۱.

قبلا باز دواج او با دختری از کسبه انگلیس و توصیف زن او اشاره ای شد، اینک باید گفته شود که استاد محمد علی، پس از بازگشت بایران « محمد علی خان قورخانه چی باشی » شد و در شمار نجبای ایران درآمد، میرزا صالح شیرازی همسفر تحصیلی او در طلیعه روزنامه خودش درباره او مینویسد : « . . . عالیجاه محمد علی خان قورخانه چی باشی که از تربیت یافتگان ولیعهد مغفور است و بجهت کسب هنر بفرنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الحال دستگاه توپ ریزی توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنسی ساخته که روزی یک عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند^۲ . » اوژن فلاندن ، در سفرنامه خود اشاره ای بر رئیس قورخانه ایران دارد که بر استاد محمد علی قابل انطباق است. وی مینویسد : « . . . در موقع اقامت ما بطهران ریاست قورخانه بایک نفر ایرانی بود، خیلی بخود می بالید، بگمان اینکه عالم است ، این شخص چند ماهی در انگلستان بسر برده و میگفت در قسمت توپخانه ماهر است^۳ ، تنها مطلبی که در اینجا صحیح نیست این است که استاد محمد علی و رفقای اوسه سال ونه ماه و هشت روز در انگلستان بسر برده بودند نه چند ماهی که مدت کم از آن اراده شده باشد. کاپیتان مینیان انگلیسی، در سر راه خود بهند بتبریز آمده و بوسیله میجر هارت در خانه ای متعلق به این محمد علی خان سکونت داده شده و باین مناسبت درباره او نوشته است

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۷ ۲ - مجله یادگار س ۱ ش ۷ ص ۱۱ ۳ - سفر نامه اوژن

فلاندن ترجمه حسین نور صادقی ص ۱۲۸

«... محمد علی خان چند سالی در انگلستان بسر برده بود و در کارخانه «ویل کینس» در «پال مال» صنعت تفنگ سازی یاد گرفته بود و آن صاحب منصب انگلیسی که فرمانده کل قشون ایران بود میگفت که واقعاً در فن و رشته خود نهایت مهارت و استعداد را بروز داده بود...» و درباره زنتش مینویسد «... مادر تبریز دیدیمش، شوهرش باو اذن داده بود که باهر مسافر انگلیسی که به تبریز می آید ملاقات کند ولی مجبور بود که با مسلمانان بر طبق عادات و رسوم اسلامی رفتار کند ، با اینکه ایرانیان خوش ذوق و باسلیقه از ملاحت و زیبایی زنان ماتعریف می کنند عجیب بود که زن محمد علی خان بالمره از ملاحت و گیرندگی عاری بود ، غالب وقت خود را با زنان حرم شاهزاده ولیعهد میگذرانید و فقط یک دختر داشت که نیت داشتند او را بزنی یکی از بستگان شاهزاده ولیعهد بدهند ، این دختر بسیار خوشگل بود و مانند پدرش مسلمانی بسیار متدین^۴...»

میرزا محمد جعفر - از احوال او هیچگونه اطلاعی در دست نیست و اساساً معلوم نیست که آیا به ایران بازگشته است یا نه .

محصلین و کار آموزان دیگر - علاوه بر این هفت تن که در زمان عباس میرزا بانگلستان فرستاده شدند اشخاص دیگری نیز جهت تحصیل یا کار آموزی بروسیه اعزام گشتند مثلاً «جعفر قلی بیگ افشار» را که گویا برادر حاجی بابای طبیب بوده «ولیعهد مرحوم بروسیه فرستاده در معادن سبیره کار کرده ماهر آمد^۵» و یا «حاجی عباس شیرازی» که او را در حدود سال ۱۲۳۵ برای فرا گرفتن گل سازی یعنی ساختن گلهای مصنوعی از کاغذ و پارچه بیاریس فرستادند. حاجی عباس که نقاش بود باین مناسبت گمان میکردند در کار گل سازی هم استعداد دارد چون بفرانسه آمد، در بعضی از کارخانه های گل سازی، پیش برخی از خانهای متخصص بآموختن این صنعت پرداخت اما هر چه کرد نتوانست این هنر را بخوبی فرا گیرد و ناچار با کسب اجازه از محمد میرزا پسر عباس میرزا (محمد شاه) یکی از خانهای

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۹ ص ۳۵۱ ۲ - مجله یادگار س ۱ ش ۷ ص ۱۱

گل ساز فرانسوی را با خود بایران آورد، این خانم سی ساله و از اهل «اورلئان» و در صنعت گل سازی ماهر بود و علاوه بر این هم خوب میخواند و هم خوب میرقصید و هم در قلابدوزی و خیاطی و آشپزی مهارت و از زیبایی نیز بهره‌ای داشت و با حقوق سالیانه هشت هزار فرانک استخدام شده بود. حاجی عباس که مردی زرنگ بود در راه او را مسلمان کرد و بعقد ازدواج خود درآورد. این زن که پس از ورود بایران جزو زنان درباری درآمد تا اواخر زمستان سال ۱۲۹۵ هجری زنده و در دربار ایران بود و ناصرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت او را به سمت مترجمی اندرون برگزید و سالیانه هزار فرانک حقوق برای او برقرار ساخت و خانه‌ای نیز بدو بخشید.^۱

موسیو «ریشارخان» فرانسوی که در زمان محمد شاه در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۸۴۴ بایران آمده و در کشور مامانده و مسلمان شده و خانواده‌اش ادا کنون در ایران اند دربارۀ این خانم مینویسد: «... در تهران بتاريخ ۲۱ نوامبر يك خانه اجاره کردم که «مادام عباس» هم در آن خانه منزل دارد مادام عباس فرانسوی است قریب بیست سال است بایران آمده و مسلمان شده و شوهرش تاجری است شیرازی که در فرانسه این عیال را گرفته و تا چهار سال قبل از این در شیراز بودند حالا چهار سال است که بطهران آمده و مادام عباس فعلا جزو کلفت‌های حرمخانه شاهی است. پنجم دسامبر بتوسط مادام عباس پیش ولیعهد رفتم تا عکس او را در روی صفحه نقره بیندازم...» و نیز در تاریخ چهارم اوت ۱۸۴۷ مینویسد «... خود من مبتلا بوبا شدم، احدی نزدیک بوبا زدگان نمی‌آید، ولی من بواسطه سعی و اهتماماتی که مادام عباس نمود از این مرض با آنکه چندین مرتبه مشرف بمرگ شده بودم خلاصی جسته پس از هشت نه روز شفا یافتم...» و باین ترتیب مادام عباس، پس از دختر انگلیسی زن استاد محمد علی چخماق ساز، دومین زن

۱ - مجله یادگار س ۳ ش ۶ و ۷ ص ۱۰۶ و ۱۰۷ - ۲ و ۳ - مقالات گوناگون مرحوم اعلم‌الدوله ص ۱۱۳ و ص ۲۷

اروپائی است که از درباریان قاجاریه می‌شناسیم و هر دو محصول فکر اعزام محصل باروپا بودند.

علاوه بر اینها، بهرام خان نامی که جد او میرزا الله قلی قراباغی از اطبای معروف زمان خود بوده است برای تحصیل به فرنگستان رفته و پس از بازگشت در تبریز طبابت مشغول شده است.^۱ دیگر «میرزا جعفر» نام تبریزی بود معروف به «امیر» که عباس میرزا او را در حدود سال ۱۲۳۸ برای یاد گرفتن صنعت چاپ بمسکو فرستاد و او در مراجعت دستگاه چاپی با خود بایران آورد و در تبریز دائر نمود.^۲ بعدها نیز میرزا صالح شیرازی وزیر طهران که ذکر او گذشت میرزا اسدالله نامی را از اهل فارس با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترزبورگ فرستاد^۳ که اگر در زمان وزارت او بوده است مربوط بدوره محمد شاه میشود.

محصلین و کارآموزان اعزامی زمان محمد شاه - در صفحه ۴۳ از گزارش سال ۹ - ۱۳۲۸ وزارت فرهنگ بامضای مرحوم مصطفی خان منصور السلطنه عدل نوشته شده است^۴ که محمد شاه بموجب دستخط مورخ میزان ۱۲۶۰ مقرر کرد که پنج نفر از محصلین ایرانی برای تحصیل بفرانسه اعزام شوند.^۵ عین دستخط و اسامی این پنج نفر از اینقرار است: حسینقلی آقا در علم سر کرده گی پیاده و توپخانه انشاء الله تعالی - میرزا زکی مهندس خوب انشاء الله - میرزا رضایاسقه و چیت ساختن و شکر صاف نمودن که قند بشود انشاء الله تعالی دیگر در پی کار رفتن، درس خواندن، در پاریس بکارهای بیهوده و تماشا رفتن، لامذهب نشدن، که لعنت خدا بلامذهب. انشاء الله بکارهای ما برخوردارند آراسته بر کردند ۸ میزان سنه ۱۲۶۰ در حاشیۀ دستخط: «چون میرزا رضایاقاش است در نقاشی هم میتواند

۱ - راهنمای دانشکده پزشکی بهمن ۱۳۳۲ ص ۲۵ بنقل از مطرح الانظار ص ۲۱۸
 ۲ و ۳ - مجله کاوه دوره دوم ش ۵ ص ۱۱ بعد ۴ - مقالۀ آقای محیط طباطبائی
 ۵ - حیات یحیی ج ۱ ص ۲۲۶

کار کند» - میرزا یحیی (باین تعبیر) : یحیی حکیم بشود و جراح - محمد علی آقا معدن شناس و هر گونه معادن را آب کردن و از همدیگر سهولت جدا کردن اسباب زراعت یاد گرفتن بلور سازی و دوربین و ساعت سازی آموختن انشاء الله مبارك است .

عکس این دستخط در اختیار آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله است . دستخط بخط محمد شاه است و در زیر آن بخطی دیگر این پنج تن را معرفی کرده اند باین شرح: حسینقلی آقا پسر مرحوم بهاء الدین آقا - میرزا زکی پسر حاجی میرزا مقیم - میرزا رضا عموی مرحوم فرخ خان امین الدوله - یحیی مشیرالدوله مرحوم - محمد علی آقا سرتیپ نظمیه ، در بالای دستخط نیز نوشته شده است : «دستخط مرحوم مبرور محمد شاه غازی نورالله مرده است که در موقع فرستادن پنج نفر شاگرد بفرنگستان صادر کردند.»

این عده از سال ۱۸۴۵ تا سال ۱۸۴۸ (۱۲۶۱ تا ۱۲۶۴ هجری قمری) در شهر پاریس مشغول تحصیل بودند و چون انقلاب ۱۸۴۸ روی داد و محمدشاه هم فوت کرد مجبور بیازگشت شدند .

از این پنج نفر محصل هیچکدام جز میرزا یحیی ترقی فوق العاده حاصل نکردند ، میرزا زکی پس از افتتاح دارالفنون سمت مترجمی « کرشش »^۱ اطریشی معلم توپخانه رایافت^۲ و در حقیقت « معید » درس او بود و بعدها نیز بدرجه سرهنگی در توپخانه^۳ مصدر خدمات عادی نظامی بوده است . میرزا رضا نیز مانند او سمت مترجمی درس معدن شناسی « موسیو چارنوطا »^۴ و درس طبیعی موسیو « فکتی »^۵ را یافت و چون فرخ خان امین الملک کاشانی برادرزاده او بسفارت مأمور پاریس شد میرزا رضائیز بعنوان مترجم سفارت یا او همراه شد و از باب آنکه در زمان تحصیل مدت زمانی در شهرهای شمالی فرانسه اقامت داشته بود، وسیله آشنائی فرخ خان را با

۱ - Krziz - ۲ - روزنامه وقایع اتفاقیه نمره ۱۰ و هشتم ص ۱ - ۳ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۲۲۶ - ۴ - charnotta روزنامه وقایع اتفاقیه نمره ۱۰ و هشتم ص ۱ - ۵ - Fochetti همان مرجع

صاحبان صنایع آن نقاط فراهم آورد^۱ ، میرزا رضا مترجم کتابی است بنام «سفر در اطراف اطاق» تألیف گراف اگزایوه و مستر و این کتاب رامیرزا رضا در جمادی الاخری ۱۲۷۸ که سنین عمرش به چهل و شش رسیده بود برای ناصرالدین شاه ترجمه کرده و از این نوشته برمی آید که در موقع عزیمت باروفا برای تحصیل سن او در حدود بیست و هشت نه سال بوده است^۲ .

از حسینقلی آقائیز در تشکیلات قشون نام برده شده است ، میرزا یحیی از رجال مهم دوره ناصری گشت و بوزارت امور خارجه و عدلیه و حکومت یزد و فارس رسید^۳ و محمد علی آقا نیز پس از مدتی خدمت در وزارت امور خارجه از زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار بامراو وارد خدمت نظمیه و باین مناسبت به «میرزا محمد علی خان نظمیه» معروف شد^۴ محمد علی خان در موقعی که در خدمت وزارت خارجه بود بعنوان مترجم همراه سفارت فرخ خان امین الملک باروپارفت^۵ و نیز به همراه سیدجعفر خان مشیرالدوله که در سال ۱۲۷۷ سفارت لندن رفت بعنوان نایب دوم سفارت مأمور گشت^۶ و بعداً نیز با عنوان سرتیپ ژنرال آجودان بسمت شازردا فری در سفارت ایران در لندن منصوب شد و پس از بازگشت این مأموریت بود که «بسنیسی فوج نظمیه و دارالخلافه که بمنزله پلیس ...» بود سرافراز شد .

« کنت گو بینو » در فصل پنجم کتاب «ادیان و فلسفه در آسیای مرکزی» ذیل عنوان «متفکرین آزاد و تماس با افکار اروپائی» از حسینقلی آقا نام میبرد و میگوید مشارالیه پس از خاتمه تحصیلات خود در پاریس بایران مراجعت کرد و معروف بود که موقع رفتن بحضور شاه کفش های خود را مطابق معمول مملکت ایران از پا در

۱ - مخزن الوقایع ص ۲۷۵ - ۲ - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی گگرد آورده آقای سید عبدالله انوار ص ۱۵۸ - ۳ - شرح حال مشیرالدوله مجله یادگار ص ۳۱ ش ۱ ص ۳۲-۵۱ - ۴ - مرآت البلدان ج ۳ ص ۱۴۰ - ۵ - مخزن الوقایع ۶ - نامه فرهنگ چاپ مشهد ص ۱ ش ۸ ص ۳۵۳ مرآت البلدان ج ۲ ص ۲۸۵ که نام او را علیخان نوشته است چنانکه در مخزن الوقایع نیز محمد آقا نوشته است

نیاورده و اظهار کرده بود شما مرا بفرنگ برای آموختن درس سربازی فرستاده‌اید من هم معلومات کافی آموختم و باید بهمان طرز تربیتی که شده‌ام باقی بمانم. دولت ایران میخواست حسینقلی آقارا با درجه سرتیپی بسمت مفتش عملیات ساختمانی بآذربایجان بفرستد ولی وی استنکاف کرده و گفته بود اگر مرا بکاری که نمیدانم بگمارید شخص بی فایده‌ای برای وطنم خواهم شد و باین جهت بآن مأموریت نرفت. حسینقلی آقازبان فرانس را با کمال صحت تکلم میکرد و باشعف تمام خاطرات مدت اقامت خود را در پاریس برای من میگفت. کتابهای علمی و ادبی فرانسه را زیاد و با اشتیاق میخواند، اغلب سفارت فرانسه نزد من می آمد و لباس نظامی ایرانی را کهنه نیم تنه آبی و شلوار قرمز لباس رسمی قشون فرانسه را بر تن میکرد.

راجع باین شخص از مرحوم اقبال بوسیله مجله یادگار (شماره سوم) سؤال شده و آن مرحوم در جواب مرقوم داشته‌اند:

«... آنچه تا کنون تفحص کرده‌ام موفق بشناختن هویت حسینقلی آقائی که گوینو نام میبرد و یافتن اشاره‌ای بنام و ذکر از او در کتب فارسی عصر قاجاریه نشده‌ام و بسیار بعید مینماید که چنین کسی که در فرانسه تحصیل نموده و تا درجه سرتیپی رسیده بود و اهل فضل و شعر هم بشمار میرفته در اوایل عهد ناصرالدین شاه در ایران مجهول مانده باشد و نامش در طی وقایع و حوادث آن عصر نیاید. نگارنده احتمال میدهم که یا گوینو در ضبط صحیح املائی اسم او اشتباهی کرده یا آنکه بعضی مقاماتی که باو نسبت میدهند صحت ندارد و از طرف آن نویسنده که طبعی داستان سر داشته برای بیان مقاصدی ساخته شده باشد...»

با انتشار عکس دستخط محمد شاه احتمال اول مرحوم اقبال بکلی منتفی گشت اما احتمال دوم تأیید شدن دلیل قطعی برخلاف آن قابل قبول است.

امری که احتمال دوم مرحوم اقبال را تأیید مینماید شایعه کفش در نیارودن حسینقلی آقا است در حضور پادشاه، چه این کار در آن زمان توهینی بشمار می آمده

۱ - مجله یادگار ۳ ش ۳ ص ۶۸ - ۶۹ ۲ - همان مدرک ص ۶۹ و ۷۰

است و بعید است که ناصرالدین شاه جوان تازه بسلطنت رسیده بمحصولی که تازه از فرنگ آمده اجازه دهد که خلاف مراسم و احترامات درباری رفتار نماید. ما در مراسم شرفیابی سفرای خارجی در زمان فتحعلی شاه می بینیم که آنان نیز با کفش به حضور پادشاه نمیرفته‌اند و نیز محتمل است که این شخص پس از آشنائی با گوینو بلاف و کزاف برای خود شئونی فرض و گوینو هم بعلت عدم آشنائی با اخلاق و رویه ایرانیان آن لاف و کزافها را باور کرده باشد. مؤید این احتمال آنکه گوینو درباره او مینویسد: «... در تهران صاحب منصبی بنام حسینقلی آقا می شناسم که فوق العاده با هوش و با حرارت است، این شخص شاگرد مدرسه نظامی «سن سیر» در فرانسه و از شاگردان خوب آن مدرسه بوده و در سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۶۵ هجری) با صاحبمنصبان فرانسوی همکاری کرده و از شورشیانی که بمجلس ملی فرانسه حمله آورده بودند جلوگیری نموده و شخصاً چند تن از شورشیان را بزندان دور برده است. وی تاریخ انقلاب کبیر فرانسه و شرح شورشهای داخلی مملکت ما را خوب میداند و از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور فرانسه و روحیات و اخلاق مردم آنجا بهتر از هر فرانسوی مطلعی خبر دارد» از عقاید دیگر او که بوسیله گوینو نقل شده برمی آید که حسینقلی آقا خیلی احساساتی و یا بتعبیر دیگر آدمی خیالباف بوده است. گوینو می نویسد: «حسینقلی آقا بغض و کینه بی نهایتی بمذهب اسلام ابراز میداشت. اظهار میکرد و میگفت تمام ظلم و ستم و بدبختی‌هایی که از تسلط قوم عرب ب مردم ایران رو آورده بعقیده او از اثر اسلام بوده است و تمایل و عواطف بی اندازه‌ای بکیش زردشت داشت و با

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۱ ص ۱۱۷ و ۱۸۸ و ۲۲۰ و اساساً این موضوع در دربار ایران از مسائل بسیار مهم بوده است بطوریکه اوژن فلاندن که همراه کنت دوسرسی سفیر فرانسه در زمان محمدشاه بایران آمده در مورد رفتن بحضور پادشاه قاسم میرزا والی آذربایجان مینویسد و ... در موقع نشستن از وجناتش دانستیم که بواسطه نکندن کفش او قاتش تلخ گشته برای پی بردن با اهمیت این موضوع که شخص وارد بایستی کفش هایش را دم در بکند معاهده ویژه‌ای بین روس و ایران بسته شده است.» سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه حسین نورصادقی ص ۶۴

۲ - مجله یادگار ۳ ش ۳ ص ۶۸ و ۶۹

ایمان کامل اظهار میداشت و میگفت برای تجدید عظمت ایران باید ملیت و مذهب قدیم را از نو زنده کرد و زبان فارسی را از لغات بیگانه عربی و ترکی که بآنها آلوده شده تصفیه نمود و خود او برای آنکه پیشقدم این اصلاحات باشد نوشته‌های خود را با سبک ساده‌ای بدون تصنع ادبی و خالی از کلمات و لغات عربی نگارش میکرد و حتی اشعار فارسی خالصی نیز سروده بود که در محافل ایرانی بی‌اندازه از آن اشعار تعریف میکردند.^۱ «و پر واضح است که عملی ساختن این قبیل فکرها یعنی پشت پا زدن بدین اجدادی هزار ساله و بیرون ریختن لغات بیگانه از زبان ملی برای هیچ جامعه‌ای میسر نیست و کسی که منطقی فکر کند چنین عقایدی را ابراز نمیدارد و در مقام عمل بلباس بیگانه در نمی‌آید.

درس ۳۲ ج ۳ مرآت البلدان در بیان وقایع سال ۱۲۸۱ نیز این خبر ذکر شده است: «حسینقلی آقابنشان از درجه اول سرهنگی مباحی گشت» اما معلوم نیست که این همین حسینقلی آقای مورد بحث است یا «حسینقلی آقا ولد حسن بیگ [که] در مدرسه مواظب مشق شاگردان جدید و در میدان مشق نیز مشاق [بوده] است». قدر مسلم این است که این پنج نفر از نظر مراتب علمی و خدمات اداری پیاپی محصلین زمان عباس میرزا نمیرسیده‌اند.

علاوه بر این پنج تن، محصل دیگری بنام «میرزا صادق» در زمان محمد شاه برای تحصیل طب بانگلستان فرستاده شد. وزیر مختار انگلیس در تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۶۳ راجع باو بحاجی میرزا آقاسی مینویسد: «... در باب عالیجاه میرزا صادق که در لندن مشغول تحصیل است مدتی است که مواجب مشارالیه بعهده تعویق است.... اگر مصلحت در رسانیدن مواجب او ندانید اقلاً احضارش بفرمائید....»^۲ این میرزا صادق پس از بازگشت بایران از طرف امیر کبیر با ذریعگان فرستاده شد تا «مأمور وقوف تبریز و تعلیم علوم طبابت و سایر علوم باشد».^۳

۱ - مجله یادگارس ۳ ش ۳ ص ۶۸ و ۶۹ - ۲ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۹۴
 ۳ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۲۱۶ - ۴ - همان مرجع

در سال ۱۲۶۳ نیز محمد حسین بیگ افشار برای تحصیل صنعت بلورسازی و قند سازی بروسیه اعزام شد و حاجی میرزا آقاسی در یکی از نامه‌های خود توصیه او را بسفیر روسیه کرده است^۱ و نیز ابوالحسن نقاشی که بعداً «صنیع الملك» لقب یافت، پس از سال ۱۲۵۹ برای تکمیل هنر و فرا گرفتن نقاشی سبک جدید بایتالیا فرستاده شد و او تا پایان سلطنت محمد شاه در آنجا بود و پس از پنج سال توقف در ایتالیا هنگامی که سی و پنج سال از سن او میگذشت بایران بازگشت.^۲ علاوه بر اینها کسانی از روشنفکران نیز بخرج خود فرزندان خود را در این دوره باروفا فرستاده‌اند مانند «میرزا نبی خان» امیر دیوانخانه که پسر خود میرزا حسین خان را برای تحصیل باروفا فرستاد^۳ و «میرزا یعقوب خان ارمنی» که پسر خود «ملکم» را بیپاریس فرستاد. دوره تحصیل میرزا حسین خان ظاهراً چندان طولی نداشته است ولی ملکم گویا هشت سال در فرانسه ب تحصیل مشغول بوده است.^۴

اعزام کارآموزان روسیه در زمان صدارت امیر کبیر - از میان محصلینی که تاروی کار آمدن امیر کبیر بانگلستان و فرانسه و روسیه فرستاده شدند، عده‌ای جز یکی دوتن، که جنبه کارگری آنها بسیار ضعیف بود، و بامطلقاً در عالم کار و صنعت زکارگری نبودند، بکارآموزی مأمور شدند. اما امیر کبیر بقصد ایجاد یا بسط صنایع جدید در ایران پنج تن از اهل صنعت را روانه روسیه کرد. این پنج تن عبارت بودند از:

کربلائی عباس، کربلائی صادق، کربلائی احمد، مشهدی علی، آقاعبدالله که بترتیب جهت آموختن: بلورسازی - چدن ریزی - تصفیه شکر و تهیه قند - نجاری و اسباب چرخ سازی و شمعی فرستاده شده بودند.
 نخستین در پطرزبورگ مشغول کار شد و چهارتن دیگر در کارخانه‌های مسکو سرپرستی آنها با حاجی میرزا محمد تاجر تبریزی بود.^۵

۱ - همان مدرک ص ۱۹۴ - ۲ - مجله نقش و نگار دوره سوم ش ۷ ص ۳۰ - ۳ - فکر آزادی ص ۴۳ - ۴ - همان مدرک ص ۹۲ - ۱ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۳۱

علاوه بر این‌ها دوتن از حریر بافان کاشان رانیز امیر به اسلامبول فرستاد که در آنجا فن خود را تکمیل نموده تهیه ابریشم را با سلوب تازه بیاموزند.^۱

ساختن اسلحه - کارخانه های ۲ باروت سازی - توپ ریزی - فشنگ سازی

۱- در زمان عباس میرزا - دولت ایران که بجنک با روسیه گرفتار شده بود، علاوه بر تشکیل و ترویج نظام جدید، میبایست که در امر اسلحه سازی نیز اقداماتی بنماید و ساختن اسلحه گرم را در ایران رواج دهد. در بدو امر، فتحعلی شاه با آوردن اسلحه از اروپا متوسل شد^۳ و اندکی نیز از طرف دولتهای فرانسه و انگلیس با کمک شد^۴. این سلاحها، برای اسلحه سازان و صنعت گران ایران سر مشق قرار گرفت و بخصوص عباس میرزا آنها را در این کار تشویق و وسایل کارشان را فراهم نمود^۵. مورخ درباری او عبدالرزاق بیگ دنبلی در این باره مینویسد: «..... دیگر از جمله رکن اعظم نظام جدید ساختن توپ و مشق توپ اندازی اهالی ایران است..... کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ بوضع فرنگ ساخته گردید و از اول تا به اکنون قریب صد قبضه توپ صخره کوب جهان آشوب از کوره بیرون آمده و بسعی استادان ایران صورت اتمام یافته است. توپها را بعراده سوار کرده اند.....» همودر جای دیگر مینویسد: «..... در آن اوان مساوی شش هزار قبضه تفنگ که گلوله ایشان همه از یک قالب و تمامت یک ساخت و اندام بود، از ممالک انگلیس رسید. مقرر فرمودند که استادان تفنگ ساز ایران در جبهه خانه سر کار بنای ساختن تفنگ بهمان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست هزار قبضه تفنگ قضا آهنگ آذرافشان بسعی استادان ایران موجود گردید و

۱ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ چ ۱ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ - ۲ - عنوان کارخانه‌ها به تبعیت از مرحوم اقبال نوشته شده است و نباید با عنوان مؤسسات بزرگ صنعتی امروز مقایسه و اشتباه شود.
۳ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران ص ۲۰ - ۴ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۹۸ - ۵ - تاریخ نوجوانگیر میرزا ص ۱۹۰

از آن زمان تا حال مشغول کارند و سوای آن جنس تفنگ، تفنگ‌های جوهر دار بطرز «حسن جزایری» و «موسی» و «طرح قرم» و نمونه سایر کارخانه‌های روم که از هفتصد قدم و هزار قدم نشانه میزنند.... میسازند.... و باروت خانه بوضع باروتخانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید که روزی قریب سه خروار باروت در آنجا بعمل می‌آید.... اکنون در ایران چخماق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی بعمل می‌آید تکلف و پیکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است^۱.... محل کارگاههای اسلحه‌سازی ظاهراً در کعلیشاه بوده است چه آنکه در جغرافیای «فلوگون رفائیل» آمده است که «... از بناهای قدیمه و آثار ماضیه اش بنائی رفیع است و قصر منیع... که او را «ارگ علیشاهی» نامند.... نواب نایب السلطنه - و الخلافه شاهزاده عباس میرزا در میان آن عمارت جباخانه اسلحه سازی و توپ ریزی و باروت کوبی بقانون انگلیس و فرنگ ترتیب داده و اول استادان ماهر از فرنگ آورده در آنجا بکار گماشته بود بعد اهالی ایران استاد شده و کماکان در کار و به نیکوئی عمل پردازند^۲».

وقتی که هیئت نظامی فرانسه بایران آمد، از جمله کارهای مهمی که انجام داد، تهیه توپ و ساختن کارگاههای توپ ریزی بود و چنانکه گذشت، در اصفهان «قابویه» دستگاه توپ ریزی ساخت و توانست محصول کار خود را بموقع و سر وعده بنظر شاه برساند و بر حسب گزارش گاردان، علاوه بر اصفهان لوازم توپ ریزی در شیراز و تبریز و مشهد نیز تهیه میشد.... در مازندران هم گلوله توپ میساختند ولی این گلوله‌ها بقدری بزرگ بود و بد ریخته میشد که بواسطه سوراخهای کوچک و خرده شن که داخل داشت لوله توپ را خراب میکرد و غالباً در حین بیرون آمدن از دهانه توپ میترکید....^۳ «باروتی هم که در ایران تهیه میشد ناقص بود زیرا

۱ - اصل مآثر سلطانیه و میرزا تقی خان امیر کبیر اقبال ص ۱۹۴-۲۱۵ - ۲ - ص ۵۴ و ۵۵

۳ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران ص ۶۶ با تغییر افعال

مواد آن را با هم بطور صحیح ترکیب نمیکردند^۱ ولی بهر حال در مملکت استعداد تهیه توپخانه برای يك ارتش بزرگ وجود داشت زیرا گاردان در گزارش‌های خود مینویسد «... ساختن توپ در ایران ممکن است و میتوان بدون آنکه بسوراخ کردن آنها محتاج شویم لوله توپ ریخت...» و در این باره اطلاعات بیشتری بدست داده مینویسد: «اماراجع بتوپهای قلعه کوبی، معمولا آنها را در محل وارد گاهها و جلوی قلعه‌ای که مقصود تسخیر آنست میسازند و قبلا مواد لازم برای این کار را با شتر می‌آورند...» و دربارهٔ باروت مینویسد که «... در هر جنگی باید باروت لازم را با خود برداشت. ساختن باروت در ایران معمول است و میتوان آن را تکمیل نمود زیرا که شورهٔ ایران خوب و مقدار آن زیاد است» در موضوع تهیه گلوله نیز اضافه مینماید که «گلولهٔ لازم را باید در مازندران تهیه کرد زیرا که چوب در آنجا زیاد است و میتوان معادن آهن فراوان آن را که در آمل و نور وجود دارد بشکل صحیحی استخراج نموده مورد استفاده قرارداد^۲». تره‌زل هم در یادداشت‌های خود مینویسد که «زنبور کچی باصفهان فرستاده شد و غرض از مأموریت او تهیه و ساختن سه هزار قبضه تفنگ بود بسایر ولایات هم قریب پانزده هزار قبضه سفارش داده بودند^۳...» و این امر میرساند که موضوع اسلحه‌سازی در ایران بالنسبه حل و آسان شده بود و البته بمقیاس ممالک شرقی نه‌مالکی که دارای کارخانه‌های مجهز و متعدد و متخصصین بسیار بودند.

۴ - در زمان محمد شاه - محمد شاه اصول مملکت‌داری را از پدرش عباس میرزا آموخته بود و هر چند که آن استعداد و توانائی جسمی و روحی عباس میرزا را نداشت و لکن بهر صورت میخواست یادگار شایستهٔ آن پدر باشد. علاقهٔ مفراط حاج میرزا آقاسی بکندن قنات و ریختن توپ نیز مشهور است بانفوذ و بسط یدی که این

۱ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران ص ۶۶ با تغییر افعال ۲ - همان مدرک ص ۷۳ و ۷۴
 ۳ - یادداشت‌های ژنرال تره‌زل ص ۷۱ کورتز بونیز در کتاب خود مسافرت به ایران مینویسد که تفنگ عموما انگلیسی است يك کارخانهٔ توپریزی هم در تبریز تأسیس کرده‌اند باروت را خود ایرانیان میسازند ص ۹۹

وزیر داشت چه‌مالها که در راه این دو مقصود صرف نشد و چه عمرها که تباه نگشت در حالی که استفادهٔ آن بسیار اندک و تقریباً همه‌زیان بود. میرزا صالح شیرازی در طلیعهٔ روزنامهٔ خود راجع بتوجه محمد شاه به پیشرفت صنعت و بخصوص اسلحه‌سازی در ایران مینویسد «... عالیجاه حاتم خان جبه دارباشی که وحید عصر است فشنگی تتبع [کرده] که بهترین اسباب حرب است و درازاء آن نشان دولتی با انعام و خلعت باو مرحمت شد. بر باری نام که یکی از استادان بارو طسازای ایتالیائی است بارو طخانه‌ای ساخته که با چرخ آبی بارو ط میکوبد و بارو طی که از آنجا بعمل می‌آید مثل بارو ط فرنگست نشان مرصع شیر و خورشیدی باو مرحمت شده. عالیجاه محمد علی خان قورخانه‌چی باشی که از تربیت یافتگان ولیعهد مغفور است و بجهت کسب و هنر بفرنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الحال دستگاه توپ ریزی توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنی ساخته که روزی يك عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند. عالیجاه مستر لاتین مهندس انگلیسی لوله‌ای ترتیب داده که در آن لوله بتوسط مثقب زمین را حفر کرده بقدر لولهٔ مرقومه آب از زمین بیرون می‌آورد. عالیجاه سعیدخان مسیحی سال گذشته دو توپ شش پوند ... ریخته و بچرخ بسته و برسم پیشکش بنظر شاهنشاهی رسانیده و درازاء آن قریهٔ «شیخدر» میانچرا که يك هزار و پانصد تومان مداخل اوست بتیول مرحمت فرمودند و هشتاد و چهار عراده توپ بمقاطع فر وخت که تا شش ماه دیگر بسر کار شاهنشاهی سپارد. عالیشان جعفر قلی بيك افشار را ولیعهد مرحوم بروسیه فرستاد در معادن سیبری کار کرده ماهر آمده اکنون در معادن نائیج مازندران گلوله میریزد. سال قبل یکصد هزار گلولهٔ چرخ‌ریخته بتوپخانه فرستاد ...^۱

از شرحی که مرحوم عبدالله مستوفی دربارهٔ اسلحه‌سازی حاجی میرزا آقاسی میدهد استفادهٔ این کار معلوم میشود. مرحوم مستوفی بانظری حاکی از خوش بینی چنین مینویسد «... حاجی میرزا آقاسی بعد از مراجعت محمد شاه از هرات دانست

۱ - مجلهٔ یادگار ص ۷ ص ۱۱

که دیر یازود دولت ایران باید بر سر تصرف هرات بچنگد باید تا ممکن است اسلحه و مهمات تدارک کند و نان قشون را تأمین نماید باین قصد تا توانست برای دولت ملک خرید و تفنگ و توپ در انبارهای دولتی ذخیره کرده و باروت و کاغذ تدارک دید قسمتی از باروتهایی که در دوره ناصرالدین شاه صرف جنگ هرات و مرو و توپها و زنبورکهای شلیکهای اعیاد و ساختن آتش بازی میشده از باروتهای حاجی میرزا آقاسی و همچنین کاغذی که در دفتر خانههای دولتی بمصرف میرسیده کاغذ قورخانه معروف و از همان ذخیرههای او بوده است. آخرین خمرههای باروتی که این شخص ذخیره کرده آنهائی بود که در یکی از سرباز خانههای تبریز فراموش شده دست نخورده مانده بود. و قتی که قشون روس هادر بدو مشروطه کبیر بآنجا آمد و شهر را اشغال کرد بواسطه عدم توجه و بوسیله آتش سیگار سالداتها منفجر شد بیست سی نفر از مهمانهای زور کی را بیدار عدم فرستاد. تفنگهای ذخیره ای او بقدری بود که از ته مانده آن ایوان و بالاخانهها و دوره حوض میدان توپخانه را بیک در طامی کردند آن تفنگها و توپها را نباید بی قدر دانست زیرا تفنگ فرانسه هم در آن عهد شاسپو بوده است

خلاصه آنکه حاجی میرزا آقاسی در ایام صدارتش پانصد ششصد پارچه ده، دوست سیصد هزار تفنگ سیصد چهار صد توپ و شاید همین اندازه خمره باروت و پانصد ششصد خروار کاغذ برای دولت تدارک دید. اسلحه آن روز هم همینها بوده توپ و تفنگ خاندان و دورزن هنوز اختراع نشده بوده است.^۲

بیش از این گفته شد که گاردان در گزارش خود نوشته است که توپهای قلعه کوبی رادر جلوی قلعه ای که مقصود تسخیر آنست میسازند. در زمان محمد شاه در موقع تسخیر هرات این عمل انجام شد ولی ظاهراً فایده چندانی نداشت. کرزن از قول رالین سون مینویسد «... توپخانه ایران از سایر اسلحههای دیگر ترقیشان زیادتربود چونکه در جنگ هرات سنه ۱۸۳۷ م (۱۲۵۳ هجری قمری) توپچیان جمیع

۱ - زندگی من ج ۱ ص ۶۶ و ۶۵ - ۲ - همان مرجع قبلی

مجموعه های مس و وزنگهای چهارپایان را جمع نموده و در آنجا سه توپ ۶۴ پوند ریخته و اگر چه دو عدد آنها فی الفور و دیگری نیز بعد از مدتی ترکید ولی قشون ایران اول قشونی بودند که در موقع جنگ بچنین کار عمده اقدام کرده اند^۱ ولی این فکر در ایران سابقه ای خیلی بیشتر دارد و بطوریکه میدانیم شاه عباس پرتغالیها را تهدید کرده بود باینکه در جلو قلعه آنها وسایل توپ ریزی فراهم نموده در همان اردوگاه توپ تهیه می کند^۲. علاقه حاجی میرزا آقاسی بتوپ ریزی را باید از زبان سولتیکف شاهزاده روسی شنید که میگوید «... گوئی آرزوی آن دارد که در کارخانه توپ ریزی بخاک سپرده شود^۳» و ایکاش صرف همین علاقه بود و دیگر در امور فنی مربوط باین کار مداخله نمی نمود اما حاجی میخواست مطابق نقشه های او توپ بریزند و بر طبق نمونه های او گلوله بسازند حتی بقول فلاندن «... از آلمان و روس دو دولت متضاد برای قورخانه تهران یاری خواست. اما این دو کاری از پیش نبردند زیرا مهارتی نداشتند. نخست وزیر هم مزاحم آنها بود و میخواست گلولهها مطابق نمونه او ساخته شود^۴ مداخله حاجی فقط در امر ساختن توپ گلوله نبود، بلکه در همه امور نظامی اظهار نظر و مداخله مینمود چنانکه از ابتکارات جالب این وزیر بی نظیر در زمینه امور حمل و نقل ساختن کفش آهنی برای شتر است. شرح قضیه آنکه «... وقتی گفت که از برای بارکشی اردوی نظامی قاطر و یابو کفایت نمیکند باید شتران را هم زیر بار آور که حمل سورات و آذوقه کنند و چون پای شتران در سنگلاخ و دماغه های کوه میلغزد و بواسطه نداشتن سم مجروح میشود بار را بمنزل نمیرسانند. لهذا از برای پای شتران مثل سم قاطران از آهن کفشی ساخت و در پای آنها به پیچ و مهره استوار کرد تا در

۱ - ایران و سؤالات ایران نسخه خطی مجلس - منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۷۰

۲ - تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه آقای فلسفی ص ۶۹ ج ۱ ص ۳ - سفرنامه سولتی کف ترجمه دکتر صبا ص ۸۸ ولی بجای کارخانه توپ ریزی کارخانه ذوب آهن - میرزا تقی خان امیر کبیر اقبال ص ۱۹۰ - ۴ - سفرنامه فلاندن ترجمه نورصادقی ص ۱۲۸

سنگزارها تلغزند و بار را بمنزل برسانند. بهمین سوءخیال امر کرد که در قورخانه کفش‌های آهنین برای پای شتران بقدر چهل هزار پیا ساختند و آماده کردند و وقتی که این کفش‌ها را در مقام امتحان پیا شتران استوار کردند و آنها را راه بردند آهن فشار سختی پیا شتران داده آنها را از راه انداخت و جراحت پدید آمد. آنگاه دانستند که مبالغی خطیر بدولت ضرر خورده و حاصلی نبرده‌اند.^۱ در شیراز کارهای اسلحه سازی زیر نظر حاجی محمدحسین جبارباشی فارسی بود که گویا در فنون صنایع و آلات حربیه کمال مهارت را داشت و همو بود که امیر کبیر پس از رسیدن بصدارت او را با چند تن کارگر قابل شیرازی بطهران احضار کرد و در قورخانه تهران بکار گماشت و قورخانه تهران باهتمام وی توانست ماهیانه هزار تفنگ تحویل دهد.^۲ در اصفهان نیز چنانکه گفتیم در زمان فتحعلی شاه کارگاه توپ ریزی بوسیله فابویه بوجود آمد ولی در زمان محمدشاه ظاهراً بعلت بی نظمی - هائی که در آن شهر روی داده و شاه و صدر اعظم مجبور شده بودند خود برای آرام ساختن آن شهر با عده‌ای سپاهی بدانسوی روی آوردند کار تهیه اسلحه در آنجا متروک ماند، بطوریکه در زمان ناصرالدین شاه، از نو جباخانه آن شهر را برپا ساختند. در تبریز هم زمانی که هیئت سفارت کنت دوسرسی در ایران بود هنوز آثار فعالیت کارخانه‌های اسلحه سازی زمان عباس میرزا باقی بود، زیرا لاندن در شرح بنائی که درست نشناخته است و ظاهراً همان ارکعلیشاه بوده است مینویسد: «... اکنون جایش را کارخانجات و مغازه‌های اسلحه فروشی غصب کرده‌اند»^۳....

۳- در زمان ناصرالدین شاه - در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه باروی کار آمدن امیر کبیر و بعلت قیام سالار و آشفتگی‌های دیگر مسئله نظام لشکری و تهیه اسلحه مورد توجه خاص قرار گرفت و امیر با قدرت اراده و امانت و صحت عمل که از اختصاصات و فضایل او بود به این موضوع پرداخت. در شماره ۲۰ وقایع اتفاقیه مورخ

۱ - تاریخ افضل یا افضل التواریخ نسخه خطی مجلس ج ۳ ۲ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۱۴۷ ۳ - سفرنامه فلاندرن ص ۷۴

شانزدهم شعبان ۱۲۶۷ هجری قمری راجع باین موضوع نوشته است «..... در این ایام امنای دولت علیه در راه انداختن قورخانه و جباخانه سعی و کوشش تمام دارند و در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جباخانه بطور خوب برپا افتاده است خاصه در دارالخلافه طهران.....» در ضمن این خبر شرحی از شمشیرها و تفنگ‌های ساخت قورخانه مزبور و پیشرفت کار آتش دادن توپ ذکر شده است. قسمتی از این قورخانه در امیرآباد بود و یک کارخانه باروت سازی در مهران واقع در ۵ کیلومتری شمال طهران و از متخصصین خارجی «استنله» فرانسوی مدتی در این کارخانه کار میکرد. کارخانه مهران بعدها دوچار حریق شد.^۱ در اخبار سال ۱۲۶۷ ه. ق است که قطران مورد احتیاج کارخانه توپ ریزی را که تا آن زمان از روسیه می‌آوردند بقدر کفایت و بخوبی در رحمت آباد گیلان ساخته‌اند.^۲ محصول جباخانه طهران در سال ۱۲۶۸ ه. ق ماهی هزار قبضه تفنگ بوده است.^۳ و برای رفع احتیاجات این جباخانه از معادن آهن گیلان^۴ و مازندران^۵ استفاده مینموده‌اند و منجمله از محصولات آن دو هزار و پانصد دست فانسقه و دو هزار قبضه تفنگ طرح انگلیسی بوده است که بخراسان فرستاده شده است.^۶ در سال ۱۲۶۸ ه. ق انجام امور قورخانه و جباخانه و مدرسه دارالفنون و ملبوس نظام بعهد محمدخان بیگلربیگی (ظاهراً غیر از سپهسالار قاجار که بعدها بصدارت رسید) واگذار شد.^۷ اما از نظر فنی کار تفنگ سازی همچنان تحت نظر حاجی محمدحسین جبه دارباشی بود^۸ و او نیز با جدیت کار میکرد و بقول صاحب مرآت البلدان «پیوسته تفنگ سر بازی خوب تمام» میکرد و هر روز دسته دسته بامتحان میرساند^۹ «و چون در سال ۱۲۷۱ ه. ق حاجی محمد حسین مزبور مرحوم شد، پسرش میرزا نصرالله بجبه دارباشی ملقب و مخلع گردید^{۱۰}. در همان سال «بیست لوله خمپاره ۲۴ و ۳۲ و ۳۶ و ۴۲ پوند ریخته شد و سوار کردند و توپهای

۱ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۱۴۹ ۲ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۶۴
 ۳ - همان کتاب ص ۱۰۱ ۴ - همان کتاب ص ۱۰۳ ۵ - همان کتاب ص ۱۲۳
 ۶ - همان کتاب ص ۱۰۶ ۷ - همان کتاب ص ۱۱۷ ۸ - همان کتاب ص ۱۲۲
 ۹ - همان کتاب ص ۱۳۲ ۱۰ - همان کتاب ص ۱۶۵

بزرگ وسط میدان توپخانه را پیاده نموده پرداخت و مرمت کردند و چهارصد دست اسباب توپ کشی سوای اسباب توپ کشی سابق که در انبار بود دوخته تحویل انبار قورخانه کردند.^۱ در سال ۱۲۷۴ ه. ق نیز چند عراده توپ که سال پیش از آن ریخته بودند امتحان کردند، خوب و بی عیب بود.^۲ و در سال ۱۲۷۵ ه. ق تفنگ خاندار در ایران معمول شد و باین مناسبت کارخانه‌ای در طهران بنا گشت و از ماه ذی قعدة آن سال شروع بکار نمود و قرار شد که « ماهی يك هزار قبضه تفنگ خانداردنگی در کارخانه مزبور بسازند و تفنگک جمیع افواج خان دار باشد.^۳ و بعلاوه مقرر شد که باروهای که از سابق در قورخانه مانده بود دوباره بسبک جدید بکوبند.^۴ چون موضوع سفارت فرخ خان امین‌الملک پیش آمد مشارالیه از فرانسه عده‌ای افسر و متخصص نظامی با خود بایران آورد و از آن جمله بود «موسیو روس» این شخص در طهران تفنگک‌های شش خان بسیار خوب و چاشنی‌های خوب برای این تفنگک‌ها ساخت. طرهای نیز اختراع کرد که برای آتش کردن توپ که پارچه سیمی بآن وصل کرده و ریسمانی به آن سیم متصل بود که بمحض حرکت طرچه آتش میگرفت و توپ در کمال سهولت آتش میشد.^۵ در ۱۲۷۸ ه. ق برای نخستین بار يك لوله از توپ‌های شش پوند را بخوبی خان کشی کردند^۶ و سرمشق آنها يك لوله توپ خان دار بود که از فرانسه خریده شده بود. موسیو روس بجهت تسهیل عمل کارگران راه آهنی از کوره توپ ریزی تا کارخانه توپ سوراخ کنی ساخت و برای حمل لوله توپ محتاج بعراجه و کارگر نبود و نیز این شخص بساختن قوپوس پرداخت. در کارخانه چاشنی سازی پیشرفتی حاصل شد و مقرر گشت که سالی ده کرور چاشنی در آن ساخته شود.^۷ این ترقی و پیشرفت دیری نپائید و بزودی ر کودی در کارخانه اسلحه سازی ایران پیش آمد که حتی در اسناد دولتی هم آثار آن ظاهر است. مرآت البلدان که شرح حوادث سال بسال دوره سلطنت ناصرالدین شاه را

۱ - مرآت البلدان ص ۱۶۵ - ۲ - همان کتاب ص ۲۱۹ - ۳ - همان کتاب ص ۲۵۴
 ۴ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۲۵۴ - ۵ - همان کتاب ص ۲۶۹ - ۶ - همان کتاب ص ۲۸۰
 ۷ - همان کتاب ص ۲۸۲

شامل است، باین معنی گواه است. پس از ۱۲۷۸ که خبر مذکور در فوق جزو حوادث آن سال ذکر شده، دیگر از کار قورخانه و اسلحه سازی خبری ندارد تا سال ۱۲۸۰ ه. ق که در وقایع آن سال نوشته است «... در خارج دروازه دولت در جنب میدان مشق جبه خانه بسیار خوبی (بنا بتعریف کتاب) بنا نمودند.^۱» و سال ۱۲۸۸ ه. ق که این خبر مر بوط بحوادث آن سال ذکر شده است « چرخ آبی و چرخ بخار جدید الاحداث در دستگاه باروت کوبی مهران نهایت خوب کار می کنند.^۲ و بالاخره از وقایع آن سال اینکه «... آسیای بخاری که بواسطه اسباب بخار در قورخانه مبارکه دار الخلافه ساخته شده و باهتمام جهانگیر خان سر تیپ اول آجودان باشی دایر کرده مورد تحسین و موجب مراحم مخصوصه اعلیحضرت همایون نسبت بجهانگیر خان است^۳ و از همین زمان است که دوره کود قورخانه فرا میرسد و تا جائی می کشد که از طرف مرحوم مجدالاسلام گرمائی «قورخانه موهومی» توصیف میشود.^۴ علاوه بر طهران در زمان امیر کبیر کارخانه‌های تفنگک و باروت سازی و توپ ریزی تبریز هم که ظاهراً تعطیل شده بود از نو بکار افتاد^۵ و در سال ۱۲۶۸ ه. ق دو عراده توپ سه پوند بلند قد در آنجا ریخته شد که مورد پسند قرار گرفت^۶ و شاید به این جهت است که در اخبار سال ۱۲۶۷ ه. ق نوشته اند که «در بلاد ممالک محروسه عموماً و در دار الخلافه خصوصاً در دایر نمودن جباخانه و ساختن اسلحه ساعی شدند.^۷ علاوه بر تبریز شهرهای دیگری که دارای جباخانه بود عبارت بود از: اصفهان که در همان سال ۱۲۶۷ جباخانه آن را بنا نهادند و این جباخانه ماهی سیصد قبضه تفنگک و هزار دست فانسقه و اسباب سر بازی میساخت^۸.

۱ - مرآت البلدان ج ۳ ص ۱۹ - ۲ - همان کتاب ص ۱۴۰ - ۳ - همان کتاب ص ۱۵۱
 ۴ - مجله آموزش و پرورش ص ۲۴ ش ۱ ص ۳۶ بیدولی ظاهراً این عنوان خالی از مبالغه نیست زیرا در سال ۱۳۰۹ ه. ق نخستین مسلسل ساخت قورخانه بنظر شاه سانیده شد (یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ص ۹۸ - ۵ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۱۴۹ - ۶ - همان کتاب ص ۱۱۷ - ۷ - ایضاً همان کتاب ص ۶۷ - ۸ - ایضاً همان کتاب ص ۷۰

وریاست آن بامحمد کاظم جیه دارباشی^۱ و کار آن مورد رضایت بود و در ساختن تفنگ و چخماق پیشرفت داشت^۲ و در مرآت البلدان چند مورد بآن اشاره شده است منجمله آنکه در سال ۱۲۷۴ ه. ق «چند قبضه تفنگ سربازی سبک دست خزانه دار بسیار خوب، کار جیه خانۀ اصفهان بدارالخلافة آورده و مقرر شد... هشتصد قبضه از این تفنگ بسازند»^۳.

مشهد - جباخانه این شهر ظاهراً تحت نظر استاد علی اکبر تفنگ ساز بوده است که از طهران بخراسان فرستاده شده بود. در اخبار سال ۱۲۶۸ ه. ق است که وی «..... پانصد ششصد قبضه تفنگ ممتاز ساخته^۴....» است بعلاوه یک سرهنگ انگلیسی بنام «کنل دلماج» در نزدیکی آن شهر کارخانه باروت سازی درست کرده بود^۵.

شیراز - در آن شهر نیز جباخانه‌ای نوساخته شد^۶ و در آن تفنگ‌های خوب میساختند^۷.

قزوین - که سابقاً باروت کوب خانه‌ای داشته و خرابی بهم رسانیده بود و حاجی حسنعلی خان پیشکار قزوین آن را مرمت کرده بود و تا سال ۱۲۷۲ ه. ق یکصد خروار باروت در آن ساخته شد^۸ علاوه بر اینها در کتاب «المآثر والاثار» ص ۱۰۱ ذکری از ترقی صنعت تفنگ سازی در خوانسار و گلپایگان نیز هست و در مرآت البلدان هم اشاره‌ای بقورخانه و توپخانه محمره (خرمشهر) هست که چون در کنار شط ساخته بودند در بهار بواسطه مد آب بکلی خراب شده و حسب الامر ضیاء - الملك (اعتماد السلطنه = حاجی علی خان حاجب الدوله مراغه‌ای) حکمران خوزستان مجدداً آن را ساخته است^۹.

۱ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۱۲۸ - ۲ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۷۷ و ۱۰۵
 ۳ - همان کتاب ص ۲۱۶ - ۴ - همان کتاب ص ۱۰۴ - ۵ - ایران و سؤالات ایران نسخه خطی مجلس - ۶ - امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۱ ص ۱۴۸ - ۷ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۱۸۲ - ۸ - همان کتاب ص ۲۸۰ - ۹ - همان کتاب ص ۲۸۰

در پایان بی‌مناسبت نیست که از اختراع یاسودای اختراع يك تن مجتهد و مجتهدزاده ایرانی هم در زمینه اسلحه سازی سخنی بمیان آورده شود. مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در مقدمه تاریخ بیداری چ ۱ ص ۱۸۸ بعد تحت عنوان اختراع تفنگ ته پر آورده است که :

«آقا شیخ علی بن الحاج مولا محمد جعفر الاسترآبادی اعلی الله مقامه... بخيال كسب افتاد. اختراع تفنگ ته پر... کرد... وقتی که داد بناصرالدین شاه پادشاه اول ملتفت نشد، خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابوعلی سینا گذرانیده است. ناصرالدین شاه تفنگ را گرفته و بخارجه فرستاد پس از يك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند. ناصرالدین شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد... چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تأسف و تحسر بردست زد و بگریه افتاد که ای وای من خواستم خدمتی باسلام کنم حالا معلوم شد چوب بدست دشمن دادم... آن مرحوم گفت میتوانم کالسکه‌ای اختراع کنم که او را كوك کنند يك فرسخ راه را طی کند آنوقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود آنوقت درهای آن بسته شود و بمکان خود برگردد. لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیه قشون خود را دیده و متقبل شود که بایکی از دول دشمن جنگ کند لااقل شهرهای ایران را پس بگیرد.

ناصرالدین شاه گفت ما جز بارعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم و به اندازه آنها هم توپ داریم... گویند ناصرالدین شاه پس از اینکه... نمونه کالسکه را دید برای اینکه دماغ آن مرحوم را بسوزاند گفت حیف صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خداداده را مصروف دین و علم مذهب بفرمائید... «انتهای ص ۱۹۲. ملاحظه میفرمائید کار خیال بافی تا کجا کشیده شده بوده است! کدام مملکت خارجه بوده است که پس از یکسال دو تفنگ از نوع

تفنک آشیخ علی ساخته بوده است و در جنب ترقیات روزافزون علم و صنعت دنیا این تفنک ته پر برای جنگ و کشتار چه تأثیری داشته است. وانگهی کالسکه‌ای که حساب کار آن معلوم باشد و یک فرسخ برود و برگردد، بفرض اینکه تیراندازی هم بکنند، از چهار طرف هم بکنند، چه نتیجه دارد؟ یکبار که اثر آن معلوم شد دیگر کسی در حریم آن توقف نمی‌نماید وانگهی با این خیال که هنوز نتیجه عملی آن معلوم نبوده است جنگ بادشمن قوی پنجه که ایالات و شهرهای ایران را گرفته بودند (روس‌ها قفقازیه و ماوراءالنهر و خوارزم را وانگلیس‌ها افغانستان و احیاً بلوچستان را) شروع کردن تاچه حد جنون آمیز بوده است و از آن بدتر جواب شاه که ما «جز با رعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم به اندازه آنها هم توپ داریم...» خدا کند که از اصل دروغ و یا قسمت‌های حسابی و معقول آن ذکر شده و یا در آن تحریف شده باشد و گرنه باینصورت از نشانه‌های انحطاط فکری بشمار می‌آید و از اضعف اخبار.

تأسیس چاپخانه و روزنامه

الف - چاپخانه

۱ - پیش از قاجاریه - اولین چاپخانه در دوره صفویه در ایران دائر شد، کشیشی از فرقه «کرملی‌ها» (منسوب بکوه «کرمل» در فلسطین) و از مردم «تولوز» بنام «آژدوسن ژوزف» در ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۷۱ هجری) بایران آمده و کتابهایی راجع بکشور مانوشته که از آن جمله است: تاریخ ایران و مرکبات طبی ایران که در ۱۶۸۱ میلادی (۱۰۹۲ هجری) در پاریس بامر لوئی چهاردهم چاپ شده و کتابی در لغت فارسی بفرانسه و ایتالیائی و لاتینی. در کتاب اخیر خود ذیل کلمات: باصمه کردن، قالب‌زدن، طبع نمودن، منطبع گردانیدن، باصمه خانه، چاپخانه، باصمه‌چی، بوجود چاپخانه در ایران اشاره میکند و میگوید: «... حضرات پادریان کرملی میدانی میربصمه‌خانه عربی و فارسی در عبادتخانه خودشان در اصفهان برپا و دایر کرده بودند و هنوز دارند. آرامنه نیز در جلفه بصمه ارمنی دارند^۱.» و چون فرقه‌ای از کشیش‌های کرملی موسوم به «کرملی‌های اصلاح شده» در سال ۱۰۱۶ هجری (۱۶۰۷ میلادی) بایران مأموریت یافته و وارد شدند تأسیس این مطبعه مسلماً بعد از این تاریخ است^۲ و مقصود از آن هم چاپ اوراق ادعیه و از کار مذهبی

۱ - مجله تعلیم و تربیت س ۴ ش ۱۱ بهمن ۱۳۱۳ ص ۶۵۷ و مجله کاهوه دوره دوم ش ۵ ص

۱۱ بعد ۲ - همان مرجع

مسیحی بوده است. چاپخانه ارامنه جلفا نیز که بآن اشاره نموده‌است در حدود سال ۱۰۴۳ با حروف ارمنی در نمازخانه آنان دائر شده است. علاوه بر آن «تاورنیه» دربارهٔ يك چاپخانهٔ دیگر مینویسد: «... يك ارمنی که در اروپا مدتی اقامت داشته، در سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۵۱ هجری) يك دستگاه چاپ باصفهان وارد کرده بود و بزبان ارمنی چند کتاب ادعیهٔ متداول ارامنه را بطبع رسانیدند و میخواستند بطبع کتاب انجیل هم بپردازند اما گذشته از اینکه خطوط طبع کمرنگ و سفید میشد، هیچوقت نتوانستند مرکب خوبی برای چاپ ترکیب نمایند، قهراً بایستی از این خیال صرف نظر کنند و از بد فرجامی این اختراع جدید اجتناب نمایند. زیرا از یکطرف اطفال ارامنه دیگر میل نداشتند که نوشتن بیاموزند و میگفتند ما برای این نوشتن می‌آموختیم که بادست خود کتاب انجیل بنویسیم و از خود بیادگار بگذاریم. از طرف دیگر صنعت چاپ سبب قطع نان جماعت کثیری میشد که از خطاطی امر معاششان میگذشت، بنابراین دستگاه چاپ دایر نشد و از کار افتاد...»^۱

این ارمنی که دستگاه چاپ را بجلفا آورده است «یعقوب‌ژان» نام داشته و نجار بوده است اما قبل از ورود مطبعهٔ او کتابی در جلفای اصفهان بعنوان «حیات اجداد روحانی» چاپ شده بود که حروف مطبعهٔ آن بهمت و دستیاری «خاچاطور» خلیفهٔ ارامنه ساخته شده و الحال نسخه‌ای از آن کتاب در کلیسای آنجا با نمونهٔ حروف برنجی باندازهٔ يك و جب موجود و کاغذهای آن نیز از معمولات خود اصفهان است...^۲

«در دائرةالمعارف بریتانی نیز در مادهٔ «ادبیات ارمنی» ذکریک ورق بزرگ چاپی آمده است که بزبان ارمنی درسنهٔ ۱۰۵۰ در جلفای اصفهان چاپ شده و موضوع این ورقه دینی است و عبارتست از «گزارش پدران کویر»^۳. باوصف این چاپخانه در خارج از جامعهٔ مسیحی اصفهان مورد استفاده قرار نگرفت و دیگران چندان در پی استفاده از این دستگاه سودمند نبودند. بقول «شاردن»: «ایرانیان صد دفعه

۱ - سفرنامهٔ تاورنیه ج ۲ ص ۵۹۷ - همان مدرک شماره ۱ - و سفرنامهٔ تاورنیه ج ۲ ص ۵۸۱ و اطلاعات ۸۷۸۸ - ۳۴/۷/۲ - ۳ - مجلهٔ کاهه دورهٔ دوم ش ۵ ص ۱۱ بعد

تاحال خواسته‌اند مطبعه داشته باشند، فواید و منافع آن رامیدانند و می‌بینند و ضرورت و سهولت آن را می‌سنجند لکن تاحال کامیاب نشده‌اند. برادر وزیر اعظم (یامجتهد بزرگ) که آدم خیلی عالم و مقرب شاه است در سنهٔ ۱۰۸۷ از من خواست تا عملی از فرنگک بیاورم که این کار را بایرانیان بیاموزد و کتب مطبوعهٔ عربی و فارسی را هم که من باو دادم بشاه نشان داده و اجازه گرفته بود ولی وقتی که پای پول بمیان آمده همه چیز بهم خورد...»^۱

پس از این چاپخانه‌های مسیحیان، ظاهراً درسنهٔ ۱۷۸۴ میلادی (۱۱۹۹- هجری) یک دستگاه مطبعه از بندر بوشهر بایران وارد شده است^۲ و «پروفسور برون» نیز این مسئله را با قید تردید مربوط بسال ۱۱۹۸ میدانند.^۳

۲- در زمان قاجاریه - یکی از کتاب شناسان اروپائی بنام «زنکر»^۴ در تألیف خود بنام «کتابشناسی شرقی» از کتابی نام برده است که عنوان انگلیسی دارد و معنی آن اینست: «ملاحظات در خصوص خواجه حافظ شیرازی» تألیف «اوگوست. ای. اهربن» از اعضای جمعیت علوم و ادبیات و صنایع پاریس که در فوریهٔ (شباط) ۱۸۰۶ میلادی (۲۱-۱۲۲۰ هجری) در شیراز طبع شده. اگر این فقره صحت داشته باشد چاپخانه در شیراز پیش از طهران و تبریز داخل شده اما بنظر آقای تقی زاده ظاهراً این روایت ضعیف است.^۵

نخستین چاپخانه‌ای که وجود آن در دورهٔ قاجاریه مسلم است چاپخانه‌ای است که در سال ۱۲۳۳ یا سال پیش از آن شخصی موسوم به «آقازین العابدین» تبریزی به تبریز آورده و در تحت حمایت عباس میرزا آن را دائر کرده بود. این چاپخانه با حروف سریبی ریخته‌ای کار میکرد و پس از مدتی کتابی موسوم به «فتح نامه» از آن

۱ - مجلهٔ ارمغان س ۱۲ ش ۶ ص ۲۷۴ - ۲ - همان مرجع و پیام نود دورهٔ دوم ش ۵ فروردین ۱۳۲۵ ص ۲۳ - ۳ - مجلهٔ راه نو ش ۸ ص ۴ آبان ۱۳۲۲ ص ۲۴۳ - ۴ - Zinker
۵ - مجلهٔ کاهه دورهٔ دوم ش ۵ ص ۱۱ بعد - ۶ - همان مرجع